

"کافران می‌گویند چرا خداوند بر محمد آیت و معجزه‌ای نفرستاد؟ بدانان بگو تنها وظیفه‌ای که تو داری، ارشاد آنها و هشیار کردن آنهاست." (سوره رعد، آیه ۷).

"گفتند چرا معجزه‌ای از جانب خداوند بر او فرود نمی‌آید؟" (سوره رعد، آیه ۲۷).

"و گفتند چرا معجزاتی از جانب خداوند بر او فرود نمی‌آید؟ آیا برای آنها کافی نیست این کتابی (قرآن) که ما برایشان فرستادیم؟" (سوره عنکبوت، آیه‌های ۵۰ و ۵۱).

"و می‌گویند چرا بر محمد معجزه‌ای از خداوند فرود نمی‌آید؟ به آنان بگو که علم غیب تنها خدای را است." (سوره یونس، آیه ۲۰).

مفاهیم همه این آیات، از ابتدا صریح و روشن بوده است. ولی علمای بزرگوار شرع مبین هیچوقت به آن "رضایت نداده اند"، زیرا برای تلقی قرآن به عنوان اعجاز واقعی محمد، برخورداری از سطح معینی از ادراک و منطق و معنویت لازم بوده است که اگر هم بفرض خود آنها از آن برخوردار بوده‌اند، برای جماعت "مقلد" مفهومی نداشته است، و آنها معجزات قابل لمس‌تر و روشن‌تری را می‌خواسته‌اند که "عالم ربانی علامه قدسی، شیخ مفید اعلی الله مقامه" ملقب به ابن معلم، در رساله معروف خود "النکت الاعتقادیه" که اساس عقیدتی مکتب اثنی عشریه" آنها را بصورت "ناله درخت خرما، و جوشیدن آب از میان انگشتان آن حضرت، و شکایت شتر، و سلام آهو و سخن گفتن بزغاله مسوم بریان، و عرض حال گرگ، و التماس سوسمار و ذراع زهر آگین، و مهر زدن بر سنگ و مانند آنها" نقل می‌کند.

و در همین مورد، حضرت آیت‌الله الاعظم موسوی خمینی، حفظه الله تعالی، در کتاب کشف الاسرار (صفحه ۱۲۱) نوشت است: "علامه بزرگوار مجلسی، در کتاب "حق الیقین" می‌گوید که معجزات حضرت رسالت پناهی را نمی‌توان احصاء کرد، و من زیاده از هزار معجزه از او در سایر کتب ایراد کرده‌ام."

عبدالله مستوفی، مورخ و محقق شوخ طبع دوران متأخر، داستانی را بدین مضمون نقل کرده است که: یکی از صاحب نظران تهرانی بیدار دوست

اصفهانی خود رفت که از مومنان دو آتشه بود، و اعتقاد راسخ به کرامات مرحوم آقا نجفی مجتهد معروف اصفهانی داشت، که از جمله آنها جفت شدن خود به خود کفش در پیش پای او بود. چون مهمان تهرانی در این باره اظهار تردید می‌کرد، قرار شد موضوع را از خود "آقا" بپرسند، و چون پرسیدند، وی در جواب گفت که کرامت مخصوص خاصان است و هرگز کفش پیش پای او جفت نشده است و وقتیکه آن دو از نزد "آقا" باز گشتند، مومن اصفهانی که سخت دلخور شده بود با لهجه معروف اصفهانی گفت: "آقا گه خورده‌اند. خودشان نمی‌فهمند که کفش پیش پایشان جفت می‌شود!

* * *

با آنکه در قرآن تصریح شده است که: "ان اکرمکم عند الله اتقکم"، و از این بابت هیچ فرقی میان عرب و عجم گذاشته نشده است، بسیاری از محدثان بزرگوار، بتصور آنکه دشمنی با عجم، ولو خودشان از جمله آنها باشند، مستلزم قرب بیشتر بدرگاه الهی و بهر حال موجب کسب عنوان و شاخصیت بیشتری است، ترجیح داده‌اند که گفته قرآن را به نقل احادیث "معتبری" از زبان پیغمبر او و اهل بیت نبوت او، در این مسیر اصلاح کنند: "از حضرت رسول اکرم منقول است که امت من با خیر و نعمت باشند مادام که لباس عجمان را نپوشند و طعامهای عجمان را نخورند که اگر چنین کنند خدا ایشان را ذلیل گرداند." و: "از فضل بن موسی منقول است که حضرت امام موسی کاظم به منزل من آمدند، و چون طعام حاضر شد دستمال آوردم که در دامن ایشان بیندازم، قبول نکردند و فرمودند که این طریقه عجمان است."

و: "از حضرت امام جعفر صادق منقول است که نان را با کارد مبرید که این طریقه عجمان است."

و: "شخصی بخدمت امام محمد باقر عرض کرد که شخصی بر فرشی می‌نشیند که صورتها بر آن نقش شده است. فرمود که عجمان می‌پسندند چنین فرشی را، و ما آنرا دشمن می‌داریم." (متن حدیث، صفحه ۴۱۶).

حضرت آیت‌الله خمینی نیز، وقتی که به اظهار نظرهای تردیدآمیزی درباره بعضی از احادیث جوابگویی می‌کنند، نتیجه می‌گیرند که: "شما که در

این مسائل و حدیثها شك می‌کنید می‌خواهید کینه‌های دیرینه را از عرب و اولاد پیغمبر عرب بگیریید" (کشف الاسرار، صفحه ۸۹).

* * *

شمار زیادی از احادیث هستند که درست در جهت خلاف حکم روشن قرآن که "لیس للانسان الا ما سعی" (سوره نجم آیه ۳۹) و "ان سعیه سوف یری" (سوره نجم، آیه ۴۰)، و "یوم یتذکر الانسان ما سعی" (سوره النازعات، آیه ۳۵)، کسب مزد و پاداش را از جانب مومنین نه مربوط به درجه کوشش آنها و حاصل تلاش و عملشان، بلکه وابسته به خواندن فلان دعا، گرفتن روزه در فلان روز معین، فلان ترتیب آب خوردن و فلان ترتیب نخوردن، انگشتر در فلان انگشت کردن، نعلین سیاه یا نعلین زرد پوشیدن، سیل را فلان طور تابیدن و فلان طور نتابیدن، ریش را بدست گرفتن و ناله کردن، دانه خرما را از زمین برداشتن و خوردن، و غیره و غیره کرده‌اند، این احادیث همانقدر که مخالف با متون قرآند، احمقانه و زشت و شرم‌آور نیز هستند و ولی اتفاقا درست نشر همین دسته از احادیث است که همواره مورد علاقه خاص محدثان بزرگوار مکتب فیضیه بوده است، زیرا پیروی از آنها است که ضامن مراجعه دائم مقلد به مجتهد، مومن به آخوند، مرید به مراد و وابستگی پایان ناپذیر او بدانان است. درین احادیث، هیچ وجه تناسبی بین ثواب و پاداش نیست، همچنانکه هیچ تناسبی بین گناه و کیفر نیر نیست. گاه همه گناهان مومن به آسانی آب خوردن بخشیده می‌شوند و حتی مومن بزرگوار چیزی هم از خدا طلبکار می‌شود، و گاه نیز بهمین آسانی تمام اجر و ثواب او از بین می‌رود و با سر به قعر جهنم سرنگون می‌شود.

چند نمونه از این احادیث "معتبر" ذیلا بعنوان مثال، نقل می‌شوند، ولی برای بررسی بیشتری در این زمینه، بهتر است به صفحات ۴۳۰ تا ۴۴۴ همین کتاب مراجعه فرمائید:

"حضرت امام باقر علیه‌السلام فرمود: هر کس بدنبال نماز واجب سه بار بگوید "استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم"، خدای عز و جل تمام گناهانش را بیامرزد اگر چه از زیادی، مانند کف دریا باشد!" (متن حدیث در صفحه ۴۳۶).

"حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس هنگامیکه به بستر خواب می‌رود قل هو اله بخواند، خداوند گناهان گذشته او را تا پنجاه سال بیامرزد!" (متن حدیث در صفحه ۴۳۵).

"و نیز حضرت امام جعفر صادق فرمود: هر کس در هر روز بگوید "لا اله الا الله حقا حقا" خداوند از او روی برنگرداند تا به بهشت رود" (متن حدیث در صفحه ۴۳۲).

"و نیز از حضرت امام صادق منقول است که: کسی که یکروز از ماه شعبان را روزه بدارد بخدا قسم که بهشت نصیب او است!" (متن حدیث در صفحه ۵۶۷).

"و نیز آن حضرت فرمود که اگر شخصی آب بخورد و هنوز سیر نشده حمد خدا بگوید، پس باز بخورد و هنوز سیر نشده از لب باز گیرد و حمد خدا را بگوید، پس حق تعالی به سبب این بهشت را بر او واجب گرداند." (متن حدیث در صفحه ۵۲۷).

"حضرت امام جعفر صادق فرمود که اگر قطره اشک ترحم بر حسین ما بریزی خدا جمیع گناهان عمر تو را بیامرزد، از صغیره تا کبیره، چه کم باشد چه بسیار." (متن حدیث در صفحه ۴۲۹).

"از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که هر که روز بیست و پنجم ذی القعدة را روزه بدارد، از برای او مزد عبادت صد ساله نوشته شود و در روایتی روزه این یکروز معادل روزه هفتاد سال است" (متن حدیث در صفحه ۵۶۹).

"امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هر کس سه بار در شب جمعه یاسین بخواند در آخرت صد حوری بهشتی به او تزویج نماید." (متن حدیث در صفحه ۵۶۵).

برای کسب اجر، طبق برخی از احادیث معتبر علاوه بر خواندن ادعیه یا روزه گرفتن انجام کار خاصی نیز ضروری است. مثلاً ثقة‌السلام کلینی، از راه سلسله مراتب چند محدث بزرگوار دیگر، در کتاب "کافی" از حضرت امام جعفر صادق روایت می‌کند که: " هر که بعد از نماز ریش خود را بدست راست خود بگیرد و سه مرتبه بگوید یا ذوالجلال و الاکرام ارحمنی من النار، پس

دست راست از ریش بردارد و هر دو دست را به آسمان بلند کند و سه بار بگوید یا عزیز یا کریم یا رحمن یا غفور یا رحیم، پس خداوند جمیع گناهان او را بیامرزد اگرچه باندازه کف دریا باشد". (متن حدیث در صفحه ۴۴۲). (لطفاً مومنینی که ریش ندارند، حتی اگر عالیترین مقامات حکومت اسلامی باشند، و نیز خواهران مومنه؛ کلا و جزئا، این حدیث را ناشنیده بگیرند.)

"حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که گلی را بگیرد و ببوید و بگوید اللهم صلی علی محمد و آل محمد، هنوز گل را بر زمین نگذاشته باشد که جمیع گناهان او آمرزیده شود، و حقتعالی برای او بقدر بیابان عالج که میان مکه و شام و عراق فاصله است حسنه بنویسد و از گناهان او به عدد ریگهای همین بیابان محو نماید." (متن حدیث در صفحه ۴۴۳).

... "و نیز از حضرت امام صادق منقول است که هر که خرمایی ببیند که بر زمین افتاده پس آنرا بردارد و پاک کند و بخورد، در شکمش قرار نگیرد مگر آنکه بهشت او را واجب شود، و تا هفت پشت از فرزندان او نیز از دیوانگی و خوره و پیسی و زرداب و حماقت مصون باشند." (متن حدیث در صفحه ۴۴۳، البته با توجه به مورد اخیر احتمال می‌رود که بسیاری از مومنان تاکنون خرمایی را از زمین برنداشته و نخورده باشند).

"حضرت امام جعفر صادق فرمود که حضرت جبرئیل علیه السلام به حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کرد که هر کس از امت تو که انگشتر در دست راست خود کند و ببینم او را که در روز قیامت متحیر مانده است، دستش را بگیرم و به تو و به حضرت امیرالمومنین برسانم که از بابت تمام گناهان او شفاعتت کنی" (متن حدیث در صفحه ۵۳۸). مخفی نماند که آنهائیکه انگشتر در دست چپ کردند با همین يك غفلت خود را از شفاعت رسول و امام در روز جزا محروم ساختند.

"حضرت امام محمد باقر فرمود که هر گاه مومنی دست در گردن مومن دیگر اندازد و با او مصافحه کند، پس حق تعالی به ملائکه مباحات کند و فرماید بر من لازم است که بعد از این ایشان را عذاب نکنم. پس چون آن شخص برگردد او را مشایعت کنند آنقدر از ملائکه که تعدادشان به عدد نفسهای او و

قدمهای او باشد و او را حفظ کنند از جمیع بلاهای دنیا و آخرت تا روز دیگر در همان وقت". (متن حدیث در صفحه ۵۴۴).

... "حضرت امام جعفر صادق فرمود که فضیلت روزه اول ماه شعبان چنان است که اگر مردی مرتکب خون حرام شده باشد و این روز را روزه بگیرد آمرزیده می‌شود. (متن حدیث در صفحه ۵۶۷).

همچنانکه گفته شد، مجازات نیز در "مکتب عدل فیضیه"، و محدثان بزرگوار آن بهمین اندازه با گناهی که انجام شده تناسب دارد که پاداش با ثواب آن متناسب است.

- "رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که يك درهم به صاحب ساز و آواز بدهد، نزد خدا معصیت او شدیدتر از زنا با مادر خود هفتاد بار" (متن حدیث در صفحه ۵۴۶).

- "حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که به نرد یا شطرنج نگاه کند چنان است که به فرج مادر خود نظر کرده باشد." (متن حدیث در صفحه ۵۴۹).
- "و نیز حضرت صادق فرمود، کسی که در مجلسی باشد که در آن نرد یا شطرنج بازی کنند، باید که جای خود را در جهنم مهیا بداند." (متن حدیث در صفحه ۵۵۰).

- "نقل است از حضرت رسول اکرم، که کسی که سخنی بگوید که جمعی را بخنداند، بخاطر این گناه فرو می‌رود در طبقات جهنم، بقدری که میان آسمان و زمین فاصله باشد و وای بر کسی که به شوخی سخنی دروغ گوید که مردم را بخنداند وای بر او! وای بر او! وای بر او!" (متن حدیث در صفحه ۴۲۷).

- "رسول اکرم فرمود: کسی که به قهقهه بخندد بر او بر سر هر موئی ماری و عقربی مسلط گردد تا قیامت." (متن حدیث در صفحه ۴۴۸).
و این عاقبت نیز در انتظار کسانی است که موی سیبل را کم نکنند و "شارب" را بتابند:

- "پس ملك الموت با روی تَرُّش و نفس چون آتش و دو دیده مانند برق و صدای چون رعد با تازیانه مشتعل بسوی او تازد، پس سقطائیل که از خازنان جهنم است شربت سوزان از جهنم در کام او ریزد، پس بزنند آن سیخ آتشین را بدو و روح او را بکشند از جانب پاهایش، و سیخ را داخل بدن او بگردانند

چنانکه جان از جمیع رگها و بندها و اعضایش بدر آید. آنگاه بدنش را میان مطرقة و سندان در هم شکنند، و نکیر و منکر درآیند با روی‌های سیاه و دیده‌های کیود و حدقه‌ها مانند دیگ سرخ. و خداوند مسلط گرداند بر او مار سیاهی ابلق نام را که روزی سی و شش مرتبه بر او عذاب کند، پس کرور کرور بضرر گرزهای آهنین بر او بزنند تا روز قیامت. و این عذاب آن کس باشد که موی شارب را نچیند، و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی، هر که موی لب را نگیرد از ما نیست و شفاعت ما را در نیابد، و هر که شارب گذارد همیشه در لعنت خدا باشد و به هر مویی و عقربی بر او مسلط شود تا قیامت، و چون از قبر برخیزد بر پیشانی او نوشته باشد اهل آتش. و همچنین است بقهقهه خندیدن که باعث ظلمت قبر است. (متن حدیث در صفحه ۴۴۸).

* * *

احادیثی نیز هست که بر اساس انکاء به یکی از اشارات قرآن ساخته شده، ولی همین يك اشاره مورد حد اعلاى خیال‌پردازی و دروغ‌سازی محدثان بزرگوار قرار گرفته، بطوریکه موضوع بکلی از مجرای اصلی خود منحرف شده است.

مثلا در دو جای قرآن صحبت از مسخ عده‌ای از بنی‌اسرائیل شده است: "آنگاه که جمعی از بنی‌اسرائیل سرکشی کردند، ما آنها را بدل به بوزینه کردیم تا از رحمت خدا بدور باشند" (سوره اعراف آیه ۱۶۶).
و ببینید که در مکتب آخوند، از این يك آیه و يك نمونه چه معجونی بیرون آمده است:

"از حضرت امام موسی کاظم در حدیث معتبر منقول است که دوازده صنف حیوانند که در اصل آدمیان بوده‌اند و بعدا از جانب خداوند مسخ شدند: پس فیل پادشاهی بود که زنا و لواط می‌کرد، و خرس عرب بادیه‌نشین بود که دیوئی می‌کرد، و خرگوش زنی بود که به شوهر خود خیانت می‌کرد و غسل حیض و جنابت نیز نمی‌کرد و شب‌پره کسی بود که خرماى مردم را می‌دزدید و میمون و خوک جماعتی بودند از بنی‌اسرائیل که در روز شنبه ماهی شکار می‌کردند، و سوسمار و چلیپاسه گروهی دیگر بودند از بنی‌اسرائیل که در زمان حضرت موسی به مائده آسمانی ایمان نیاوردند و مسخ شدند، پس گروهی از

ایشان به دریا رفتند و گروه دیگر به صحرا، و عقرب مرد سخن‌چینی بود که مردم با او عمل قبیح می‌کردند" (متن حدیث در صفحه ۵۵۴).
و: "حضرت امیرالمومنین فرمود که در زمان پیش‌گروهی بودند که ریش را می‌تراشیدند و شارب را می‌تابیدند، و حقتعالی ایشان را مسخ کرد" (متن حدیث در صفحه ۵۳۸).

* * *

بعضی اوقات نیز اتفاق می‌افتد که محدث بزرگوار در نقل اصل يك حدیث یا روایت، متن آنرا تغییر نمی‌دهد، ولی صلاح می‌داند که قسمتی از آنرا حذف کند، ولو آنکه گوینده مطلب رسول یا یکی از ائمه باشند، و چنین محدثی خود نیز فقیه اعظم و نایب امام عصر باشند. در چنین موردی است که آیت‌الله خمینی در کشف الاسرار (صفحه ۲۴۵) می‌نویسد: "پیغمبر اسلام می‌فرمود که همه بازیگری‌های مومنین بیهوده است مگر بازی کردن برای تربیت کردن اسبها، و برای تیراندازی".

ولی اصل حدیث، که بکرات هم در کتب "معتبر" حدیث نقل شده، چنین است:

"اللهو فی ثلاث: تادیب فرسك، ترميك بقوسك، و ملاعبتك اهلك".
(ترجمه علامه مجلسی در بحار الانوار: از حضرت رسول اکرم منقول است که هر لهو و بازی که مومن بکند باطل است مگر در سه چیز: تعلیم اسب کردن، و تیر انداختن، و ملاعبت کردن با زن خود). و می‌توان احتمال داد که آیت‌الله با سوم فرمایش حضرت، یا لااقل با نقل آن، موافقت نداشته‌اند.

* * *

پیش از پایان مبحث احادیث و فتوایی که مضمون آنها اصولاً با آیات قرآنی تناقض دارد، اجازه دهید به از عجیب‌ترین مطالبی که تاکنون در همین مورد نوشته شده است اشاره کنم، و یقین دارم که شما نیز درباره آن همین نظر را خواهید داشت، زیرا این مطلب حاوی توهینی آشکار و زننده، هم به خداوند و هم به رسول او است، و نویسنده آن حضرت آیت‌الله العظمی موسوی خمینی هستند.

موضوع مربوط به دفاع ایشان از اصل امامت و جوابگویی به آنهايي است که می‌پرسند اگر خداوند به استقرار امامت در خاندان علی اراده فرموده بود، چرا این موضوع را صریحا در قرآن بیان نفرمود تا جای تردید و انکاری برای مخالفین باقی نماند و موجب بروز اینهمه بحث و اختلاف در عالم اسلام نشود؟

عین پاسخی که آیت‌الله خمینی در کتاب "کشف الاسرار" (صفحات ۱۳۰ و ۱۳۱) به این اعتراض داده‌اند، چنین است:

- "پیغمبر از اینکه امام را با اسم و رسم در قرآن ذکر کند می‌ترسید، که مبدا پس از خودش قرآن را دست بزنند و اختلاف بین مسلمانها شدیدتر شود.

- خدا هم در قرآن در اظهار امامت با اسم و رسم، محافظه کاری می‌کرده و از منافقان ترس داشته است.

- بواسطه احادیث کثیره معلوم می‌شود که پیغمبر در تبلیغ امامت خوف از مردم داشته است."

این متن روشن و صریح حضرت آیت‌الله، چند معنی همراه دارد که هر يك از آنها نیز بهمین اندازه صریح روشن است:

اول اینکه پیغمبر اختیار کامل دارد که چیزی را که به مصلحت بداند در قرآن ذکر کند و چیزی را که به مصلحت نداند یا از تذکر آن "با اسم و رسم" بترسد در قرآن ذکر نکند.

دوم اینکه اگر پیغمبر از تصریح این موضوع در قرآن، با آنکه اراده خداوند و خود او بر آن متعلق بوده خودداری کرده است، برای این بوده که از مردم خوف داشته است.

سوم اینکه نه تنها پیغمبر از این بابت خوف داشته، بلکه خود خداوند هم در این زمینه "محافظه‌کاری می‌کرده" زیرا او نیز "از منافقان ترس داشته است".

کدام حاکم واقعی شرع می‌تواند بیان کننده چنین مطالبی را مرتکب کفر آشکار و مستوجب حدّ اشد مجازات شرعی بشمارد؟

آیت‌الله الاعظم با آنکه طبق مقررات مورد قبول مکتب فیضیه خودش، اعلم علما و افقه فقها و افضل مجتهدین است، زیرا که به همین جهات در مقام

ولایت فقیه قرار گرفته است، ظاهراً از این واقعیت روشن اسلامی بی‌اطلاع است که این مطلقاً در اختیار پیغمبر نیست که اگر هم بردن نام امام را با اسم و رسم در قرآن صلاح نداند آنرا ذکر بکند یا نکند، زیرا نقش پیغمبر غیر از دریافت وحی و ابلاغ آن به مردم نیست و بهیچوجه این اختیار به خود او داده نشده است که اگر مطلبی به او وحی شود آنرا به صلاحدید خود ابلاغ کند یا مسکوت بگذارد، و در این زمینه صریحاً در قرآن (سوره احقاف، آیه ۹) آمده است: "ای پیغمبر به آنها بگو که من به شما ابلاغ نمی‌کنم مگر آنچه را که خداوند به من وحی فرموده است." و در سوره انعام آیه ۱۵، آمده است: "این کلام خداست و هیچکس حق تبدیل کلمات آنرا ندارد" و در سوره واقعه (آیه ۸۰) آمده است: "سراسر این قرآن تنزیلی از جانب پروردگار است" و در سوره فرقان (آیه ۴) آمده است: "کافران گفتند که این کتاب را خود محمد ساخته است و البته این سخن ظلمی و نسبت ناقصی بیش نیست." و در سوره حاقه (آیه‌های ۴۵ و ۴۶) آمده است: "اگر رسول ما گفته‌هایی را به دروغ بما نسبت دهد، دست راستش را می‌گیریم و شاهرگش را می‌بریم."

اما درباره این گفته که: "بواسطه احادیث کثیره معلوم نمی‌شود که پیغمبر در تبلیغ امانت خوف از مردم داشته است؟ نیز احتمالاً آیت‌الله الاعظم توجه نداشته‌اند که اگر پیغمبر می‌خواست یا اجازه داشت در انجام ماموریت خود از مردم بترسد و بخاطر این ترس از آن صرفنظر کند، این احتیاط را در هنگام تبلیغ رسالت خویش کرده بود. آنوقت که تمام جزیره‌العرب بتپرست بود و اعلام چنین رسالتی برای هر کس خطر محتوم در بر داشت، وی بیشتر می‌بایست بترسد یا هنگامیکه پیشوای مسلم مسلمانان بود و اوامر و نواهی او ابلاغ اوامر و نواهی الهی تلقی می‌شد؟

آیا وظیفه روشن و تخطی‌ناپذیر او، از طرف خداوند در این آیه مشخص نشده بود که: "ای پیغمبر آنچه را که از جانب خداوند بتو ابلاغ شده است به خلق برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت نکرده‌ای، و از هیچ چیز بیم ندار، که خدا ترا از آزار دشمنان محفوظ خواهد داشت" (سوره مائده، آیه ۶۷). و آیا باز به او ابلاغ نشده بود که: "ای پیغمبر، از خدا بترس و هرگز تابع رای کافران و

منافقان مشو، و تنها آنچه را پیروی کن که از جانب خداوند به تو وحی می‌شود." (سوره احزاب، آیه ۱ و ۲)

احتمالا در این مورد نیز، مانند مواردی که گفته‌های محدثان عالیقدر "مکتب دکانداران دین" با احکام قرآن متباین است، "احادیث کثیره" که آیت‌الله بدانها استناد می‌کنند وزن و اهمیتی بیشتر از نص صریح آیات قرآنی دارند! اما درباره اظهار نظر سوم آیت‌الله که: "خدا هم در قرآن در اظهار امامت با اسم و رسم محافظه‌کاری می‌کرده و از منافقان ترس داشته است"، باید به صراحت متذکر شد که این مطلب از جانب هر کس که گفته شده باشد، هم سفیهانه و هم شرم‌آور است. این "منافقان" که چماقداران جمهوری اسلامی می‌توانند هر روز جمع کثیری از آنها را به بهشت زهرا بفرستند، چه قدرتی دارند که خدای قهار تا بدین درجه از آنها بترسد؟ مگر همین خدا نیست که درباره خودش می‌گوید: "اوست که به هر چه بخواهد فرمان می‌دهد و هیچکس را قدرت ردّ فرمانش نیست" (سوره رعد، آیه ۴۱) و: "اوست که بر بندگانش فرمانروای مطلق است و بر جمله امور آگاهی دارد" (سوره انعام آیه ۱۸). آیا چنین خدایی طوری از منافقان بیمناک است که خود او هم مانند پیغمبرش جرأت ابلاغ وحی خویش را نمی‌کند؟ و چرا این خداوند، در آن وقتی که يك جوان بی‌نام و نشان و تنها و بی‌پشتیبان قریش را مامور شکستن بت‌هایی کرد که هزاران سلحشور عرب بخاطر آنها شمشیر می‌کشیدند، نترسید و محافظه‌کاری نکرد، ولی حالا که رسول او در اوج قدرت مرجعیت بود، بسراغ این ترس و محافظه‌کاری رفت؟

آیا این همان خدا نبود که به پیغمبرش دستور داده بود: "ای پیمبر، با منافقان پیکار کن و بر آنها سخت گیر که مأوایشان دوزخ است که بسیار بد جایگاهی است" (سوره تحریم، آیه ۹ و سوره توبه، آیه ۷۳) و دستور داده بود: "ای رسول، به منافقان بگو که اگر خدا بلا و شری برای شما بخواهد، کیست که شما را از آن نجات تواند داد؟" (سوره احزاب، آیه‌های ۱۶ و ۱۷). ولی کجا دستور داده بود که: کار را خوب سبک و سنگین بکن، اگر احتمال خطری از جانب منافقان بود، و من و خودت را به دردرس نینداز؟

خود آیت‌الله در جای دیگر (نامه‌ای از امام موسی کاشف الغطاء، صفحه ۴۷) مرقوم فرموده‌اند: "بعد از اینکه احتمال می‌رفت اختلافاتی در امت پدید آید، چون تازه به اسلام ایمان آورده و جدید العهد بودند خدایتعالی از راه وحی رسول اکرم را الزام کرد که فوراً، همانجا، وسط بیابان، امر خلافت را ابلاغ کند. پس رسول اکرم بحکم قانون و به تبعیت از قانون، حضرت امیرالمومنین را به خلافت تعیین کرد، نه به این خاطر که دامادش بود یا خدماتی کرده بود، بلکه چون مامور و تابع حکم خدا و مجری فرمان خدا بود."

معلوم می‌شود که خداوند در موقع لزوم در ابلاغ امر خود دائر به اعلام خلافت و امامت علی "محافظة‌کاری" بخرج نداده و رسول او نیز از اجرای این امر نترسیده است. و اگر دو ماه بعد خداوند از نقل این حکم در کتاب خود احتراز فرموده، احتمالاً فقط برای این بوده که می‌خواستند است مدرک کتبی به دست کسی نداده باشد!

اگر بنا بود محمد پرچمدار آئینی باشد که هم خدای آن و هم پیغمبرش بر اثر ترس و محافظه‌کاری، آنها در برابر جمعی منافق مفلوک، از ابلاغ مشیت الهی صرفنظر کنند و سیاست شاه سلطان حسین مرحوم را پیش گیرند، اصولاً رسالت این آئین چه ارزشی داشت که امامت آن داشته باشد، یا ولایت فقیه‌اش داشته باشد تا آن فقیه بزرگوار طبق ضرب‌المثل معروف فارسی "بخاطر برداشتن زیر ابرو، چشمش را کور کند"؟

یاد آن صاحب‌نظر بخیر، که گفته بود: "خدایا، مرا از شر دوستان نادانم حفظ کن، خودم تکلیفم را با دشمنانم میدانم!"

* * *

یک‌دسته دیگر از احادیث "معتبر" آنهاپی است که از فرط سخافت‌گویی، محدثان بزرگوار در نقل آنها خیال شوخی داشته‌اند، زیرا قبول آنکه حجج اسلام و علامه‌ها و بحر العلوم‌های عالیقدری چون ثقة‌الاسلام کلینی و شیخ صدوق و شیخ‌الاسلام مجلسی، خودشان آنها را، با آنکه از قول پیغمبر یا علی یا امام جعفر صادق نقل کرده‌اند، جدی تلقی کرده باشند دشوار است، و در عین حال قبول آنکه خود این بزرگواران نیز تا این درجه خفت عقل داشته باشند بهمین قدر دشوار است.

- "احمد بن مهران از محمد بن علی، و او از محمد بن یحیی، و او از احمد بن محمد، و او از محمد بن سنان، و او از مفضل بن عمر نقل کند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود: من از طرف خدا قسمت کننده بهشت و دوزخم، من صاحب عصا و میسمم، مرا بر مسندی مانند مسند محمد نشاندند و آن مسند خدایی است. من صاحب لوح محفوظم، من خاتم اوصیائم، منم امرالله و شناختن من به نورانیت شناختن خدا است." (متن حدیث در صفحه ۳۸۰).

ولی در همین کتاب "اصول کافی"، از قول همین امام جعفر صادق درباره وظایف و مشاغل مهم همین "صاحب لوح محفوظ، خاتم اوصیاء، امرالله، قسمت کننده بهشت و دوزخ" آمده است که: "علی علیه السلام در اردوگاه لشکر ایستاده بود و با شلاقی که در دست داشت ماهی فروشان را میزد و میگفت: این ماهی‌هایی که می‌فروشید آدمهای بنی اسرائیل و لشکر بنی مروان هستند که مسخ شده‌اند و چون راوی از او توضیح خواست، گفت بنی اسرائیل از آن جهت که روز شنبه ماهی خورند و لشکر بنی مروان از آن بابت که ریش‌های خود را تراشیدند و سیبیلها را تاب دادند." (متن حدیث در صفحه ۵۳۹).

و در بحار الانوار و حلیةالمقین علامه مجلسی از قول همین حضرت علی به "حدیث معتبر" روایت شده است که "حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مرا به مدینه فرستادند تا تمام سگهای آنجا را بکشم".

* * *

در قرآن آمده است که "باد را در خدمت سلیمان قرار دادیم تا بامر او، وی را به سرزمینی که بدان برکت داده‌ایم ببرد" (سوره انبیاء آیه ۸۱) و: "باد را مسخر سلیمان ساختیم تا او صبحگاه یکماه و شامگاه یکماه راه ببرد" (سوره سباء آیه ۱۲). و از این دو مطلب "مکتب آخوند" حدیثی بدین مضمون ساخته است:

"بساط حضرت سلیمان را باد هر صبح از شام حرکت می‌داد و ظهر به استخر فارس می‌رسید و فرود می‌آورد، و حال آنکه بساط سلیمان دو فرسخ طول و فرسخ عرض آن بود و ششصد هزار کرسی روی آن نصب بود که

وسط آن منبر سلیمان بود" (آیت‌الله دستغیب شیرازی، شهید محراب، در کتاب معراج).

نظیر مورد جابلقا و جابلسا، این حدیث خیلی به دل آیت‌الله الاعظم، افقه الفقها، روح‌الله خمینی مدظله العالی نیز نشست است. بهمین جهت با نیشخند و تقاخر می‌گوید: "شما با هواپیما اگر روزی دو ماه راه بروید، سلیمان بن داوود با همه بساطی که داشت دو ماه را در نصف روز می‌رفت" (کشف الاسرار، صفحه ۵۲).

ولی نه حضرت نایب امام، و نه شهید عالیقدر محراب، اعلی الله مقامهم، هیچکدام روشن نفرموده‌اند که: اولاً اگر پایتخت حضرت سلیمان اورشلیم بود چرا بساط او هر صبح از شام حرکت داده می‌شد و هر شب به شام بازگردانده می‌شد؟ ثانیاً چطور این بساط به استخر فارس فرود می‌آمد که تنها هزار و صد سال بعد از سلیمان ساخته؟ ثالثاً مصلحت این کار چه بود که در هر روز، باد نصف روز را در راه باشد تا این بساط را از استخر به شام برگرداند؟ و درین میان، سلیمان نبی چه وقت به رتق و فتق امور سلطنت خود و کی به وظایف نبوت خود می‌رسید؟

* * *

- از غیب صغری تا کنون هزار و چند صد سال می‌گذرد (نامه‌ای از امام موسوی، کاشف الغطاء).

دیدیم که اطلاعات تاریخی فقیه اعظم در مورد "انبدقلس" و "فیثاغورث" چندان تعریفی ندارد. ولی این موضوع لطمه زیادی به اعتبار شرعی ایشان نمی‌زند، زیرا دانستن یا ندانستن دقیق تاریخ این قبیل ملحدین از ضروریات دین نیست. اما در مورد حضرت امام زمان، دیگر مسئله به این سادگی نیست. موضوع جدی است، نه تنها از آن جهت که مستقیماً با اسلام و با تشیع و با امامت سر و کار دارد، بلکه اختصاصاً از این جهت که می‌باید نایب قانونی و وکیل بر حق امام عصر، دقیقاً تاریخ صدور وکالتنامه خود را بداند و خدای ناکرده از آن تجاوز نکند که در این صورت مسئولیت شدیده دارد.

علیهذا، بعنوان يك وظیفه شرعی، جالب توجه و لایت فقیه، مدظله العالی را لازم می‌داند که از زمان غیبت صغرای امام زمان فقط هزار و صد و اندی

سال گذشته، واز زمان غیبت کبرای ایشان حتی هزار و صد سال نگذشته است، ودر فاصله این مدت تا "هزار و چند صد سال" که ایشان تصریح فرموده‌اند، وکالتنامه حضرتشان فاقد اعتبار شرعی است.

* * *

- "در باب ولادت با سعادت امام دوازدهم حجة بن الحسن العسکری (عج)، شیخ طوسی و شیخ صدوق در کتابهای خود و مسعودی در کتاب اثبات الوصیه روایت کرده‌اند که بشر بن سلیمان از نواده‌های ابویوب انصاری صحابی محترم پیغمبر اکرم رسول خدا، در همسایگی امام دهم حضرت هادی (ع) سکونت داشت. روزی حضرت بوسیله کافور خادم خود دنبالش می‌فرستد، و او خدمت امام مشرف می‌شود. خودش ناقل حدیث است که وقتی خدمت حضرت هادی (ع) رسیدم، حضرت نامه‌ای به زبان رومی نوشتند و مهر مبارکشان را پائین نامه زدند، و کیسه زر در آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی بود. فرمودند به بغداد برو و کنار شط در محلی که برده‌فروشان جمع می‌شوند منتظر باش. عمرو بن زید کنیز هائی برای فروش می‌آورد. در بین آنها کنیزی به این اوصاف... و به زبان رومی می‌نالد و هر کس می‌خواهد او را بخرد حاضر نمی‌شود و به مشتری می‌گوید بیجا پول خودت را هدر نده. در این اثنا یک نفر پیدا می‌شود که ۳۰۰ اشرفی بدهد و او را بخرد، ولی کنیز حاضر نمی‌شود و می‌گوید اگر مثل سلیمان هم بشوی تسلیم تو نخواهم شد. آنوقت این نامه مرا نزد آن کنیز ببر و باو بده.

بشر می‌گوید همین کار را کردم، و کنیز نامه را گرفت و خواند بوسید و بر دیده گذاشت و به صاحبش گفت: مرا به همین شخص بفروش. خلاصه به همان مبلغی که حضرت هادی (ع) داده بودند معامله تمام شد. او را با خودم به منزل آوردم. مرتباً نامه را می‌بوسید. پرسیدم: از کجا صاحب این نامه را می‌شناسی؟ گفت ای کم‌معرفت، مگر خودت او را نمی‌شناسی؟ گفتم: چرا، او امام من است. گفت من هم دخترزاده قیصر روم هستم.

پس نقل کرد که: در سیزده سالگی جدم در صدد برآمد مرا به عقد برادرزاده‌اش در آورد. مجلس عقد مفصلی فراهم آورد و سیصد نفر از کشیشها و هفتصد نفر از امرا و چهار هزار نفر از اعیان و اشراف دعوت شدند. تخت

بزرگی هم برای جلوس داماد زدند. کشیشها مشغول خواندن انجیل شدند که ناگهان زمین‌لرزه‌ای شد و پایه‌های تخت لرزید و شکست و صلیب‌ها افتاد. کشیشها این مطلب را به فال بد گرفتند و به جدم گفتند از این داماد صرف نظر کن، چون این مطلبی که اتفاق افتاد نشانه از بین رفتن دین مسیح است.

قیصر پذیرفت و مجلس دیگری فراهم کرد تا مرا به عقد برادرزاده دیگرش در آورد، باز هم همان جریان تکرار شد و از دومی هم صرف نظر کرد. شب در خواب حضرت مسیح و وصی او شمعون الصفا را که از حواریون و جد من به شمار می‌رود مشاهده کردم. حضرت خاتم‌النبیاء صلی الله علیه و آله هم همراه آقای دیگری تشریف آوردند، و رو به حضرت مسیح کرده و فرمودند می‌خواهم با دختر شمعون وصی شما وصلت کنم برای این فرزندم حسن. مسیح گفت زهی شرف برای ما است. آنگاه پیغمبر (ص) بر تختی قرار گرفت و خطبه عقد قرائت فرمود. از خواب بیدار شدم ولی جرئت نکردم خواب را برای کسی نقل کنم. شوق حسن عسکری که در خواب همراه پیغمبر او را دیده بودم در من روز افزون شد، بقسمی که از اشتیاقش بیمار شدم. پدرم طبیب‌ها را حاضر کرد، ولی انواع داروهای آنها فایده نکرد.

روزی قیصر نزد من آمد و گفت دخترکم چه آرزویی داری؟ گفتم اگر اسرای مسلمان را آزاد کنی ممکن است حال من بهتر شود. جدم دستور داد گروهی از اسرای مسلمین را آزاد کردند. من هم قدری خوراک خوردم.

شب در خواب دیدم حضرت زهرا و مریم به سراغم آمدند. شکایت حالم را با مریم کردم. گفت چرا به من می‌گوئی؟ خدمت مادر شوهرت بگو. تا حضرت زهرا را شناختم از فرزندش حسن عسکری گله کردم که از آن شب که رسول خدا (ص) مرا به او تزویج فرموده به سراغ من نیامده است. فرمود: چگونه بسراغت بیاید در حالیکه مسلمان نیستی؟ بگو: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله. در همان عالم رویا بدست فاطمه زهرا (ع) مسلمان شدم. آنگاه فرمود از این پس هر شب فرزندم را خواهی دید. من هم از آن به بعد هر شب آن حضرت را در خواب می‌دیدم تا آنکه چندی قبل بمن فرمود وصال ما نزدیک است. بهمین زودی جنگی میان مسلمانان و رومیان برپا می‌شود. تو از فلان راه خودت را میان اسیران ببنداز بقسمی که ترا نشناسند من هم برحسب

امر امام خودم را در میان اسراء مسلمانان انداختم و مرا آوردند. هرشب امام را در خواب می‌بینم تا اینجا رسیدم.

بشر گوید او را به سامرا خدمت امام هادی(ع) آوردم. حضرت به او فرمودند: ده هزار اشرفی به تو بدهم یا يك مژده که سعادت در آن است؟ گفت آقا، مژده را بدهید. حضرت فرمود بشارت باد بر تو که خداوند از رحم تو بیرون می‌آورد آن آقائی را که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد. آنگاه او را به خواهرش حکیمه خاتون دختر حضرت جواد و عمه حضرت عسکری می‌سپارد تا واجبات و محرمات و احکام عبادات و غیره را تعلیمش دهد. و حضرت عسکری در ۲۲ با نرجس خاتون ازدواج می‌فرماید و نطفه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه بسته می‌شود. " (آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب، شهید محراب، نقل از روزنامه کیهان، ۲۶ اسفند ۱۳۶۱).

این روایت معتبر، گذشته از اطلاعات تاریخی و دینی گرانبهائی که مستقیماً به مومنین خواننده خود می‌دهد شامل اطلاعات دیگری نیز هست که البته باید آنها را به فراست دریافت. از جمله این اطلاعات به ترتیب مطالب خود حدیث این است که: اولاً اشرفی سکه شناخته شده و رایج عصر حضرت امام هادی(علی‌النقی) بوده است ثانیاً آن حضرت عنداللزوم بزبان رومی نیز نامه می‌نوشته‌اند. ثالثاً اینکه زمین لرزه بارگاه قیصر می‌توانسته است آنقدر شدید باشد که پایه‌های تخت او را بشکند، و صلیب‌ها را بیندازد، ولی نتوانسته است خم به ابروی سیصد کشیش و هفتصد امیر و چهار هزار اعیان و اشراف حاضر در مجلس بیاورد رابعا (وا احتمالاً مهمتر از همه) این که حضرت رسول اشکال شرعی نمیدیده‌اند که دختر شمعون الصفاى نصاری را که بعداً نوه قیصر روم نیز از کار در آمده است بدون اینکه اسلام آورده باشد، برای امام حسن عسکری از ذریه خود عقد اسلامی کنند و خودشان خطبه عقد را قرائت فرمایند، ولی بعداً خود امام با آنکه شوهر این مخدره بوده‌اند، متوجه شده‌اند که متعلقه ایشان مسلمان نیست، و از انجام وظایف شرعی شوهری خود(به مسئله ۲۴۱۸ توضیح المسائل مراجعه شود) استنکاف ورزیده‌اند. مع هذا مادر شوهرشان حضرت زهرا اشکالی در ملاقات عروس خود ندیده‌اند و همین ملاقات نیز به منجر به اسلام آوردن این عروس شده است. خامسا اینکه راه آسانتری از این

برای خواستگاری حضرت از نوه قیصر ملعون روم که مسلمانان را اسیر می‌کرد نبوده است که این دختر خودش را در میان اسرای مسلمانان بیندازد بی‌آنکه معلوم باشد در کدام بازار برای فروش عرضه خواهد شد. سادسا اینکه نام "نرجس خاتون" (معرب نرگس) یک نام رایج بلاد روم بوده و فارسیها بی‌جهت این کلمه را از کلمات زبان خود می‌دانند. سابعاً (و این هم از دروس بسیار مهم حدیث است) اینکه حضرت امام عصر، همانطور که از سمت پدر (از راه شهربانو) نواده پادشاه ایران بوده‌اند، از سمت مادر نیز (از راه نرجس خاتون) نواده قیصر روم بوده و نَسَب از دو سو می‌برده‌اند.

اگر تا کنون تردید داشته‌اید که هر حدیث از احادیث معتبره جزئی از دریای بیکران معرفت است، با توجه به همین نمونه‌ای که خواندید دست از این شَك بی‌معنی بردارید.

* * *

گمان مکنید که فقط نواده "شمعون الصفا" است که می‌تواند در عالم خواب اسلام بیاورد. مواردی هم روایت شده که نومسلمان نه فقط نسبتی با شمعون الصفا نداشته، بلکه اصلاً از نوع انسان (وحتی از نوع جن) نیز نبوده است:

- "روایت است از حضرت صادق علیه‌السلام، که چون حضرت نوح (ع) سوار کشتی شد، منع فرمود عقرب را از سوار شدن بر کشتی، از بیم آنکه مخلوقات دیگر را بگذرد، عقرب گفت: من عهد می‌کنم با تو که نگزم هرکسی را که اسلام بیاورد و بگویند: سلام علی محمد و آل محمد، و علی نوح فی العالمین". (اصول کافی، کتاب القرآن، باب فضل القرآن)

عقرب "ناقلاً" گذشته از آنکه عربی خوب می‌دانسته، و خودش هم از همان زمان حضرت نوح اسلام آورده بوده، ظاهراً در سیاستمداری نیز تخصص داشته است. زیرا برای محکم‌کاری ادای جمله "علی نوح فی العالمین" را نیز شرط نگزیدن قرار داده است تا اجازه ورودش به کشتی مطمئن‌تر صادر شود.

* * *

محمد بن یحیی از سلمة بن الخطاب و او از عبدالله بن القاسم و او از عیسی سلفان روایت کرده است که شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: جدم امیرالمومنین علیه السلام دائی هائی در قبیله بنی مخزوم داشت. یکی از آنها به خدمتش آمد و عرض کرد برادرم مُرده و در مرگش سخت غمگین شده‌ام. حضرت فرمود: می‌خواهی اورا ببینی؟ عرض کرد: البته. فرمود پس قبرش را به من نشان بده. پس رفتند تا نزدیک قبر رسیدند. پس حضرت امیرالمومنین لبهایشان بهم خورد و با پایش به قبر زد. مُرده از قبر بیرون آمد و به زبان فارسی سخن گفت. امیرالمومنین علیه السلام پرسید: مگر تو وقتی که مُردی از عرب نبودی؟ گفت چرا، ولی بروش فلان مردم، و در آن دنیا به فارسی با من حرف زدند و زبانت عوض شد" (متن حدیث در صفحه ۳۸۲).

حدیث گذشته از اُبّهت و وزن فراوان خود، چند درس بزرگ نیز همراه دارد: اول آنکه حضرت می‌تواند قدرت زنده کردن مرده را داشته باشد، ولی از دانستن اینکه قبر دائی مرحومش در کجاست عاجز است و به دائی دیگر می‌گوید قبر را نشانم بده. دوم آنکه وصی و جانشین پیغمبر، فقط به خاطر میل دائی‌جان و نه برای يك امر بزرگ شرعی و الهی، در کارخانه خدا دست می‌برد و از قدرت خود برای زنده کردن مردگان استفاده می‌کند. سوم آنکه اموات در صورت زنده شدن احتمالاً به زبان دیگری حرف می‌زنند و اگر فی المثال مومنی ایرانی ببیند که خویشاوند مرحوم او زنده شده و با او به زبان چینی حرف می‌زند نباید بعد از خواندن این حدیث، تعجبی بکند.

* * *

- "علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر و او از عماد بن عثمان و او از سیف بن عمیره، روایت کند که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: جبرئیل علیه السلام آنگاه که یوسف علیه السلام در زندان بود نزد وی آمد و گفت ای پسرک در اینجا چه می‌کنی؟ گفت همانا که برادران من مرا در چاه افکندند. جبرئیل علیه السلام گفت: خدای تعالی فرموده است که اگر می‌خواهی از چاه بیرون آئی و مقامات یابی در عقب هر نماز بگو: "اللهم اجعل فرجا و مخرجا و ارزقنی من حیث احتسب و من حیث لا احتسب". مرا با این دعا بخوان تا از چاه بیرون آوری و گفته شده که خداوند به

جزء اول این دعا او را از زندان آزاد کرد و به جزء دومش او را به سلطنت رسانید" (ترکیب دو حدیث در صفحه ۴۳۱).

مسلم است که هر حدیثی، علاوه بر آموزش مذهبی مومنین درسهایی ذقیمتی نیز همراه دارد. قسمتی از دروس شرعی حدیث بالا چنین است:

اول: یوسف علیه السلام در زندان مصر یا در چاه کنعان به جای زبان قومی خود به عربی فصیح دعا می خوانده است که در عصر او اصولاً زبان رایج اقوام عرب بصورت قرآنی نبوده و اگر چنین کلماتی گفته میشد، امکان فهم آنها حتی برای خود اعراب وجود نداشته است.

دوم: خداوند خودش به یوسف یاد می دهد که ای پسرک، من حاضرم تو را آزاد کنم، اما باید این دعائی را که جبرئیل یادت داده است برایم بخوانی. سوم: برای آزاد شدن از زندان نصف دعا کافی است، ولی برای رسیدن به سلطنت خواندن نیمه دیگر آن نیز لازم است. منتها همینقدر بس است تا بی هیچ شرط و زحمت دیگری این هر دو منظور حاصل شود.

* * *

- نقل است از کتاب نثر اللالی حجة الاسلام سید سعید علی بن فضل الله الحسینی راوندی، که مردی بخدمت حضرت عیسی بن مریم شکایت کرد از بابت قروض خود. فرمود: بگو اللهم یا فارح الهم و منفس الغم و مذهب الاحزان و مجیب دعوة المضطربین. پس هر گاه بقدر تمام روی زمین طلا مدیون باشی، حقتعالی آنرا بجای تو ادا فرماید" (متن حدیث در صفحه ۴۳۸).

البته این مطلب را نیز حضرت عیسی بن مریم، به زبان عربی فصیح بیان فرموده است تا نشان دهد که اگر حضرت یوسف که پیغمبر بود ولی اولی العزم نبود می توانست چنین کاری را بکند، او که اولی العزم هم بوده بهتر امکان آنرا داشته است. ولی این اشکال حل نشده است که اگر کسی بقدر تمام روی زمین سکه طلا مدیون باشد. طلبکار او را باید کجا پیدا کرد؟

* * *

نقل است در ربیع الابرار که مأمون خلیفه را در طوس سردردی عارض شد که بهیچوجه علاج آن نشد. بالاخره قیصر روم کلاهی برای او فرستاد و نوشت این کلاه را فرستادم که بر سرت گذاری و صداع ساکن شود ...

مأمون آنرا بر سر نهاد و فی الفور دردش ساکن گشت. تعجب نمود و او را شکافت و دید که قیصر روم در آن نوشته است: "بسم الله الرحمن الرحيم، کم من نعمة الله في عرق ساکن هم عسق لا یصدعون عنها". (متن حدیث در صفحه ۴۴۱).

برای توسعه اطلاعات تاریخی و مذهبی مومنین: اولاً قیصر روم در عین جنگ با خلافت اسلامی علاقه فراوانی به علاج سردرد خلیفه دشمن اصلی خود داشته است. ثانیاً قیصر احاطه وسیعی به زبان عربی و متون مذهبی اسلامی داشته و تا آنوقت بروز نمیداده است. ثالثاً این قیصر ملعون با آنکه بر کرامات این متون کاملاً وقوف داشته و خودش "بسم الله الرحمن الرحيم" می‌نوشته است از کور باطنی در کفر خود پا برجا مانده و اسلام نیاورده است. رابعاً اطلاعات اسلامی قیصر روم از خود امیرالمومنین خلیفه رضی الله عنه خیلی بیشتر بوده است.

* * *

- "احمد بن مهران و علی بن ابراهیم متفقاً از محمد بن علی، و او از حسن بن راشد، و او از یعقوب بن جعفر بن ابراهیم نقل کرده‌اند که: خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام بودم که مردی نصرانی نزد آن حضرت آمد و گفتگوی بسیار میان آن حضرت و او شد. پس حضرت موسی بن جعفر از او پرسید: بمن بگو که اسم مادر حضرت مریم چه بود؟ و در چه روزی روح عیسی در شکم او دمیده شد؟ و در چه روزی و چه ساعتی از روز او زائید؟ نصرانی گفت: والله نمی‌دانم پس موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمودند: اما مادر مریم نامش مرثا بود که او را در عربی و هبه خوانند اما روزی که مریم باردار شد ظهر جمعه بود که روح الامین از آسمان فرود آمد، اما روزی که مریم عیسی را زائید سه‌شنبه بود و در ساعت چهار نیم از روز برآمده. اما نهری که مریم عیسی را در کنار آن زائید نهر فرات بود که درختان انگور و خرما در دو طرف آن می‌روید و هیچ نهری از لحاظ درختان خرما و انگور با فرات برابر نیست. و اما روزی که زبان مریم بسته شد قیدوس پادشاه یهود فرزندان و پیروان خود و همه آل عمران را از شهر بیرون برد و بنزد مریم برد که آنها

آنچه را خدا در کتاب تو و کتاب ما بیان کرده اطاعت کنند. حالا همه چیز را فهمیدی؟" (متن حدیث در صفحات ۳۹۱ و ۳۹۲).

با توجه به اعتبار همیشگی احادیث معتبر "کافی" جای تردیدی باقی نمی‌ماند که مریم فرزند خود را کنار نهر فرات زائیده، و در آنوقت سرزمین یهود استانی از امپراتوری رم نبوده بلکه پادشاهی بنام قیدوس داشته است، و این قیدوس نیز با آنکه نهر فرات نه جزء سرزمین او و نه اصولاً جزو امپراتوری رم بوده، محرمانه به تمامیت ارضی شاهنشاهی ایران تجاوز کرده و خودش و تمام آل عمران بصورت طی الارض بدیدار مریم رفته‌اند تا بدون جر و بحث به فرزندش ایمان آورند.

* * *

- "در حدیث است از حضرت امام جعفر صادق، که فرمود مردی به نام زردشت زمزمه را برای مجوسی‌ها آورد و ادعای نبوت نمود، و عده‌ای به او ایمان آوردند و عده‌ای هم او را تکذیب کردند، و از میان خود بیرونش کردند، و طعمه درندگان صحرا شد. و البته عرب جاهلیت به حق نزدیکتر بود تا مجوس. چون مجوس غسل جنابت نمی‌نمود... باضافه کیخسرو پادشاه مجوس سبید پیامبر خدا را کشت." (آیت‌الله محمدی ری‌شهری دادستان کل دادگاه‌های نظامی جمهوری اسلامی، در کتاب مسائل ایدئولوژی: مناظره امام جعفر صادق با يك دانشمند مادی).

- "مجوسان قومی مشترك بودند و مجموعه‌ای از طوایف کیومرثیه و زروانیه و زردشتیه و حرنانیون و ثنویه و مزدکیه، که همه آراء عجیبه و عقاید غریبه داشته‌اند و بیشتر ایرانیان در آنزمان بت‌پرست بوده‌اند." (آیت‌الله خمینی در کشف الاسرار).

* * *

- "حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: هرگاه به درنده‌ای برخورد کردی رو در روی او بایست و آیه‌الکرسی را بتمام بخوان و بعد بگو: (متن مفصل دعا بزبان عربی)، که انشاءالله آن درنده روی از تو برگرداند. عبدالله بن یحیی کاهلی گوید که من زمانی از شهر بیرون رفتم و ناگهان درنده‌ای سر راه مرا گرفت. پس من همچنان کردم که حضرت علیه‌السلام

فرموده بود. و چون همه دعاها را بخواندم، به درنده گفتم از راه ما بازگرد و ما را میازار. پس دیدم که سرش را به زیر انداخت و دمش را میان دو پایش برد و برگشت." (متن حدیث در صفحه ۴۳۳).

درسهای حدیث: اول آنکه حیوانات درنده معمولاً بر اثر اطلاع از مضمون این حدیث و "اعتبار" بی‌چون و چرای آن در تمام مدت نیم تا یک ساعتی که خواندن دعا طول می‌کشد بجای خود می‌ایستند و گوش می‌دهند و بعد هم با خجالت بر می‌گردند. دوم آنکه خون هر کس که عربی نداند و یا در عالم "دستپاچی" متن دعا را فراموش کند، پای خودش است. سوم آنکه در صورت تردید باید به مومنینی که در راه خود به درنده‌ای برخورد و ببرکت اطلاع از این حدیث زنده برگشته‌اند، مراجعه شود.

* * *

- "محمد بن یحیی از احمد بن محمد، و او از قاسم بن یحیی، و او از جدش حسن ابن راشد روایت کند که حضرت ابی‌عبدالله جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: هر که عطسه زند و دستش را بر استخوان تیغه بینی نهد و بگوید "الحمد لله رب العالمین"، همان وقت از سوراخ بینی او پرنده‌ای کوچکتر از ملخ و بزرگتر از مگس بیرون آید و یکسره برود تا به زیر عرش برسد و در آنجا تا روز قیامت برای او استغفار کند" (متن حدیث در صفحه ۵۴۵).

مومنین توجه خواهند داشت که بعد از این، پس از عطسه راه سوراخ چپ بینی خود را برای خروج "پرنده‌ای کوچکتر از ملخ و بزرگتر از مگس" باز بگذارند و احیاناً مزاحم پرنده زبان بسته نشوند، زیرا از خانه آنها تا زیر عرش خیلی دور است.

* * *

یک دسته از احادیث، که جای خیلی زیادی را در غالب کتب حدیث اشغال می‌کنند، سخنان حکمت‌آمیز و حاوی راهنمایی‌های فکری یا عملی پیغمبر یا ائمه اطهار و یا "کراماتی" هستند که از آنها نقل شده است، و علامه مجلسی که بخصوص متخصص نقل این نوع احادیث است تصریح کرده که همه آنها از طریق مستقیمه ائمه طاهرین باو رسیده است. نمونه‌هایی از این دو نوع حدیث را ذیلاً برای شما نقل می‌کنم:

- "علی بن محمد از محمد بن صالح روایت کند که گفت: کنیزی داشتم که از او خوشم می‌آمد. به حضرت امام مهدی (در زمان غیبت صغری) نامه نوشتم و از آن جناب خواستم که با علم کامل خود مرا در امر باردار ساختن او راهنمایی فرماید. جواب آمد: "باردارش ساز" پس با او نزدیکی کردم و آبستن شد. سپس بچه را سقط کرد و خودش هم مرد." (کلینی اصول کافی کتاب الحجه، باب مولد الصاحب الزمان علیه السلام).

- از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسالت پناه حضرت امیرالمومنین را نزد خود طلبیدند و بدست مبارک عمامه بر سرشان پیچیدند، و يك سر عمامه را از پیش رو آویختند و طرف دیگر را بقدر چهار انگشت کوتاهتر از عقب آویختند. پس فرمودند که: برو، رفت. پس فرمودند که: بیا، آمد. پس فرمودند: والله که از این بهتر نمی‌شود و چنین است تاجهای ملائکه! (متن حدیث در صفحه ۳۷۳).

- حضرت رسول اکرم فرمود: از کوزه‌هائی که در مصر می‌سازند آب مخورید که غیرت را می‌برد.

- و فرمود که زنان بنی اسرائیل هلاک شدند بسبب آنکه موی سر خود را از جلو گره می‌زدند.

- و فرمود: سر را بسیار شانه کردن، قوت جماع را زیاد می‌کند.

- حضرت امام جعفر صادق فرمود: نعلین سیاه بپوشید که ذکر را سست می‌کند و نعلین زرد بپوشید که ذکر را سخت می‌کند و پوشش پیغمبران است.

و به حدیث دیگر فرمود: هر که نعلین زرد یا سفید بپوشد، او را مال و فرزندان بهم رسد و هر که نعلین سیاه بپوشد نه تنها هیچکدام از این دو را نیابد و بلکه ذکرش نیز سست شود. و فرمود: سرمه بچشم بکشید که قوت جماع را زیاد می‌کند و کمک می‌کند بر طول دادن سجود. (متن حدیث در صفحه ۵۱۴).

- و نیز آن حضرت فرمود: که ریش را شانه کردن دندانها را محکم می‌کند و فقر را بر طرف می‌کند و بلغم را قطع می‌کند و قوت جماع را زیاد می‌کند بشرطی که ریش را از پائین به بالا شانه کنند.

- و نیز فرمود که شانه کردن پائین ریش، طاعون را از این کس دور می‌گرداند.

- در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر آمده است که فرمود هر که ناخنهای خود را در روز پنجشنبه بگیرد و يك ناخن را برای روز جمعه بگذارد، خداوند پریشانی را از او زائل گرداند، و نیز فرمود هر که در پنجشنبه ناخن بگیرد فرزندانش بسیار شود و درد چشم نبیند. و نیز فرمود که سر را با خطمی شستن در روز جمعه فقر را بر طرف کند. (متن حدیث در صفحه ۵۴۱).
حضرت امام رضا فرمود بدرستی که دهن درّه از جانب شیطان است و عطسه از جانب خداوند عالمیان است. (متن حدیث در صفحه ۵۴۵).

- و حضرت امام جعفر صادق فرمود اگر صدای عطسه کسی را شنیدی، حمد و صلوات بگو، اگر چه میان تو و آن کس دریا فاصله باشد. (متن حدیث در صفحه ۵۴۴) (مرحوم کلینی در نقل این حدیث توضیح نداده است که تا کنون کدام مومن صدای عطسه کسی را از آن طرف دریا شنیده است؟)
- از حضرت امام جعفر صادق منقول است که: در عالم ۲۱ نوع گل وجود دارد که سیّد آنها مورد است و ۱۲۰ قسم میوه وجود دارد که بهترین آنها انار است. (متن حدیث در صفحه ۵۶۲).

- حضرت یعقوب علیه السلام به فرزند خود گفت: زنا زنا مکن، که مرغی که زنا می کند پرهایش می ریزد. (قطعا علامه مجلسی رضوان الله علیه تفسیری هم بر این حدیث نوشته و مشخص فرموده اند که مرغهایی که بخواهند زنا نکنند، برای جاری کردن صیغه از دواج شرعی دائم یا موقت باید به کدام حجة الاسلام مرغها مراجعه کنند، ولی این تفسیر بدست ما نرسیده است. (متن حدیث در صفحه ۵۵۷).

- حضرت امام رضا (ع) فرمود: بادروج بخورید که سبزی ما اهل بیت است و تره تیزک مخورید که سبزی بنی امیه است. (متن حدیث در صفحه ۵۶۳).
- از مکروهاتی که فقر می آورد این است که قاب پلو را روی نان بگذارند. (متن حدیث در صفحه ۵۳۵).

- از حضرت امیرالمومنین منقول است که نماز کسی که انگشتر عقیق در دست داشته باشد بر نماز کسی که انگشتر غیر عقیق در دست داشته باشد به چهل درجه زیادتی دارد. (متن حدیث در صفحه ۵۳۸).

- حضرت رسول اکرم فرمودند به دو انگشت غذا خوردن کار شیطان است، و نهی فرمودند از خوردن و آشامیدن به دست چپ. و حضرت امام موسی کاظم فرمودند که پس از غذا خوردن خلال کنید، اما خلال مکنید به چوب گل و درخت انار که هر دو، رگ خوره را به حرکت می‌آورند. (متن حدیث در صفحه ۵۲۷).

- در حدیث آمده است که خدایتعالی را خوش نمی‌آید که مردم مربع (چهار زانو) بنشینند (جامع عباسی)

* * *

دسته دیگری از احادیث "معتبره"، مربوط به احکام و فتاوی مختلف است که چون هر يك از آنها از قول پیغمبر یا يك یا چند امام بیان می‌شود طبعا صورت حکم فقهی و "دستورات تغییر ناپذیر الهی" پیدا می‌کند و این احکام غالبا به صورت قاطع در کتب مهم فقه، از قبیل تذکرة الفقهای علامه حلی و "جامع عباسی" شیخ بهائی و "تحریر الوسیله" و "توضیح المسائل" حضرت آیت‌الله خمینی اعلام شده‌اند.

هزارها از این احادیث و احکام ناشی از آنها در کتب مختلف حدیث "مکتب فیضیه" روایت شده و صدها نمونه از میان آنها نیز در کتاب حاضر آمده‌اند نمونه‌های زیر چند مورد انگشت‌شمار از آنهاست:

* * *

- "به سند معتبر از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله منقول است که حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام را بنزد خود طلبید و بوی فرمود که یا علی آنچه بتو می‌گویم از حضرت جبرئیل آموخته‌ام که از جانب خدا برای آورده است، و آنرا بتو وصیت می‌کنم که بدقت انجام دهی: یا علی، ایستاده با زن خود جماع مکن، و در شب عید فطر جماع مکن، و در شب عید قربان جماع مکن، و در شب نیمه شعبان و در روز آخر شعبان جماع مکن، و نیز در زیر درخت میوه‌دار جماع مکن، و در میان اذان و اقامه جماع مکن، و در برابر آفتاب جماع مکن، و بر پشت بام جماع مکن، و در ساعت اول شب جماع مکن، و در زیر آسمان جماع مکن، و بر سر راه تردد مردم جماع مکن، و میان صبح تا طلوع آفتاب جماع مکن، و در موقع تحت‌الشعاع جماع مکن، و در روزی که آفتاب

بگیرد جماع مکن، و در شبی که ماه می‌گیرد جماع مکن، و در شب و روزی که باد سیاه یا باد سرخ یا باد زرد حادث شود جماع مکن." (علامه مجلسی در بحار الانوار و در حلیة المتقین . متن حدیث در صفحات ۵۱۲ و ۵۱۳).

و بعد از آنکه مومن با مراجعه به تفاوتیم و به پیش بینی‌های مربوط به کسوف و خسوف و بادهای سرخ و سیاه، بالاخره وقتی را برای مجامعت با زن خود پیدا کند که اشکال شرعی نداشته باشد، نوبت رعایت این حکم دیگر شرعی میرسد که این بار راوی آن حجة الاسلام غزالی، در کتاب "کیمیای سعادت" است:

"پس چون بر فرج زن دخول کند، بگوید: "بسم الله العلی العظیم، الله اکبر! الله اکبر! الله اکبر!"^۱ و اگر پیش از آن قل هو الله احد را برخواند نکوتر باشد... و در وقت انزال بگوید الحمد لله الذی خلق من الماء بشرا و جعله نسبا و صهرا. که این را رسول صی الله علیه و آله گفته است".

و نیز این حکم شرعی مشابهه که در جامع عباسی توسط علامه شیخ بهائی آمده است:

- مکروه است در حال جماع سخن گفتن، مخصوصا مرد را، مگر آنکه ذکر خدای تعالی کند". (متن حدیث در صفحه ۵۰۹).

معلوم نیست که مومنین با اطلاع بر این احادیث و احکام روشن، باز هم در نیت مجامعت باقی بمانند یا ترجیح دهند که به جای آن نمازهای قضای خود را ادا کنند که زحمتش کمتر است. احوط آن است که برای اخذ تصمیم قطعی، قبلا از چند آخوند بزرگوار چه آیت‌الله، چه حجة الاسلام و المسلمین، و چه قاضی شرع و چه طلبه تازه‌کار مدرسه فیضیه، جویا شوند که آیا در موقع مجامعت با وجود قرائت تمام این ادعیه و اذکار، باز توانسته‌اند کار را به سامان برسانند یا خیر؟

احتمالا اخذ گواهی مشابه نیز در مورد رعایت این حدیث موثق که در "نهج الفصاحه" بر اساس احادیث کتب اربعه و صحاح سته، از حضرت رسول اکرم نقل شده است ضرورت دارد:

۱- با شعارهای میدان جنگ اسلام و کفر اشتباه نشود.

- "رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود که: وقتی یکی از شما با همسر یا کنیز خود مقاربت کند به فرج او ننگرد که مایه کوری است."

در این مورد، شاید بتوان حتی به گواهی يك شاهد عادل نیز اکتفا کرد، یعنی اگر از میان تمام مومنین مکتب روحانیت مبارز اعم از آیت الله العظمی و آیات الله غیر عظمی و حجج الاسلام و ثقات الاسلام و قضات شرعی و شیوخ و محدثان و وعاظ و روضه خوانان جلیل، و نیز از مومنین روحانیت غیر مبارز، یعنی کافه مومنان دیگر، حتی یکنفر پیدا شود که با قید قسم ادعا کند هیچوقت به فرج زن خود ننگریسته است، برای استحکام حکم کافی است، و مومن باید آنرا حدیث صد در صد معتبر بداند و اجرای آن بکوشد. ولی اگر اصولاً چنین شوهری در دنیا پیدا نشود که نمی شود، در آنصورت باید برای این مسئله جوابی یافت که چطور هنوز مومن مبارز و غیرمبارزی در روی زمین پیدا می شود که کور نشده باشد؟

شاید احادیث دیگری که در همین زمینه توسط محدثان بزرگوار مختلف نقل شده اند (البته با نیت خیر)، تا حدی قاطعیت حکمی را که نقل شده، تعدیل کرده باشد.

- "از حضرت امام جعفر صادق پرسیدند: اگر کسی به دست و انگشت با فرج زن یا کنیز خود بازی کند چون است؟ فرمود باکی نیست، اما چیز دیگری را بغیر از اجزای بدن خود در آنجا داخل نکند". (متن حدیث در صفحه ۵۱۵)

* * *

- "اگر سگی به گوسفندی بجهد و بچه از ایشان حاصل شود، پس اگر آن بچه به سگ شبیه باشد نجس است، و اگر به گوسفند شبیه است یا به هیچ حیوانی شبیه نیست طاهر است. اما اگر سگی به خوکی بجهد و بچه ای حاصل شود که به هیچکدام شبیه نباشد در نجس بودن آن میانه مجتهدین خلاف است." (شیخ بهائی جامع عباسی باب نوزدهم).

البته علمای اعلام، هم بحرالعلوم هستند و هم از الهامات غیبی برخوردارند، بنابراین در مورد احکام صادره از جانب ایشان فضولی نمی توان کرد معهذاً تذکر این موضوع ضرورت دارد که:

هیچ وقت از سگی که به گوسفندی بجهد یا از سگی که به خوکی بجهد، بچه‌ای حاصل نشده است و نمی‌شود تا در پاك بودن یا نجس بودن آن میان مجتهدین عظام اختلاف افتد، زیرا این تولید مثل مستلزم هماهنگی "ژن‌ها" است که در آن حیوانات یکسان نیست، بهمین جهت اصولاً نه سگی به گوسفندی می‌جهد، و نه گوسفندی به خوکی، و هر کدام از آنها فقط به هم‌نوع خود می‌جهد، آن هم در فصلی که غریزه تولید مثل در آنها بدین کار حکم می‌کند. ظاهراً تنها حیوانی که تا کنون بدون تبعیض و تفاوت در هر موقعی که "پا داده" به هر حیوان بی‌دفاعی "جهیده" است، آخوند یا اتباع آخوند بوده است. اما در این مورد نیز کار به "حاصل شدن بچه‌ای" نرسیده است تا این سوال مطرح شود که فی‌المثل اگر آخوند به الاغی جهیده باشد و بچه‌ای از ایشان حاصل شود، پس اگر بچه به آخوند شبیه باشد حکمش چیست و اگر به الاغ شبیه باشد حکمش چیست؟ علت هم این است که طبق احکام روشن و صریح در مورد "وطی با حیوانات" و "دخول بر چهارپایان" در تمام کتب فقهی بیان شده (منجمله در توضیح المسائل حضرت آیت‌الله خمینی مسائل ۸۶، ۲۶۳۱، ۳۵۱، ۲۶۳۲) پیش از آنکه کار به این مرحله بکشد، حیوان زبان‌بسته‌ای را که مورد تجاوز قرار گرفته (و نه متجاوز گردن کلفت را) کشته و سوزانده‌اند، و در نتیجه مسئله "بچه" همچنان لاینحل مانده است. و برای اینکه دریابید فقهای بزرگوار امکان هیچگونه مسامحه یا تخطی را در اجرای این حکم "الهی" باقی نگذاشته‌اند، به این حکم بسیار شرعی و بسیار عادلانه که در این زمینه در همه کتب فقه آمده است توجه فرمائید:

- "اگر شخصی حیوانی را وطی کرده باشد، گوشت آن حیوان و آنچه از او متولد می‌شود حرام است اگر گوشت او را خورند. و باید که در این صورت آن حیوان را بکشند و بسوزانند. و اگر آن حیوان با حیوانات دیگر مشتبه و مخلوط باشد، در این صورت جمیع آن حیوانات را دو قسم کنند و قرعه زنند و انکار را همچنان ادامه دهند تا آنکه یکی بماند و آن یکی را بسوزانند." (شیخ بهائی در جامع عباسی متن حدیث در صفحه ۵۱۹)

*

*

*

زنهای سیده بعد از تمام شدن شصت سال یائسه می‌شوند. یعنی خون حیض نمی‌بینند و زنهایی که سید نیستند بعد از تمام شدن پنجاه سال یائسه می‌شوند. (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل مسئله ۴۳۵).

البته افتخار این کشف بزرگ علمی و مذهبی با حضرت آیت‌الله نیست. این حرف نامعقول را از همان قرون اولیه پیدایش "مکتب آخوند" و جزو سایر احکام و احادیثی که بقصد فضیلت‌تراشی برای سادات اولاد پیغمبر ابداع شد، بمیان آورده‌اند و آیت‌الله اعظم نیز آنرا مانند سایر روایات "معتبره" بزرگان فقه و حدیث پذیرفته است.

با اینهمه شاید جای تعجب باشد که يك مرجع عالی مکتب "روحانیت مبارز" حتی زحمت این را بخود نداده باشد که در باره صحت یا سقم چنین ادعائی بدین اندازه بی‌اساس و بچگانه و مضحك از يك شاگرد مبتدی رشته پزشکی، از يك امامی سر گذر، و دست کم از نزدیکان و محارم خود تحقیق کند تا در صورت اثبات آن از خداوند بپرسد که ساداتی که خود بخود جز بشرط "ان اکر مکم عندالله اتقیکم" هیچ امتیازی بر دیگری ندارند، چه تاجی بر سر خداو ملائکه زده‌اند که در مورد آنها قوانین عام و کلی زیست‌شناسی زیر پا گذاشته شود؟

* * *

کسی آلتش را بریده‌اند اگر کمتر از مقدار ختنه‌گاه را هم داخل فرج زن کند روزه‌اش باطل می‌شود، ولی اگر چنین کسی که آلتش را بریده‌اند شك کند که دخول شده است یا نه روزه‌اش صحیح است. (آیت‌الله خمینی توضیح المسائل، مسائل ۵۸۵ و ۵۸۶)

این بار دیگر توضیح درست یا غلط بودن يك حدیث در میان نیست. موضوع يك "معجزه اسلامی" یا لااقل "معجزه‌ای از معجزات مکتب اسلامی فیضیه" در میان است. خود شما هم فراموش مکنید که اگر یقوت (خدای ناکرده) جزو کسانی در آمدید که "آلتشان را بریده‌اند" و با این وصف دچار شك شدید که دخول کرده‌اید یا نه، و اگر دخول کرده‌اید باندازه ختنه‌گاه یا بیشتر و یا کمتر از آن دخول کرده‌اید، حق دارید با اطمینان خاطر ادعای معجزه بکنید. محاکم شرع نیز طبعا این ادعای شما را ثبت خواهند کرد. زیرا حکم حکمی است که از طرف

ولی فقیه در ولایت فقیه صادر شده است و "حکمی که از طرف نایب امام صادر شود در حد حکم خود امام، و حکم امام در حد حکم الهی است".
ضمناً بدین احکام و فتاوی علامه شیخ بهائی استاد فقه‌ای آیت‌الله خمینی مد ظلّه العالی در جامع عباسی نیز توجه فرمائید.

- "جمیع احکامی که ذکر شد، دخول در قبل (جلو) و دخول در دبر (عقب) را شامل می‌شود ولی در هر دو حال شرط آن است که تمام حشفه یا قسمتی از آن در دبر یا در قبل غایب شده باشد، ام‌آیا این احکام نسبت به کسی که حشفه‌اش را بریده باشند، نیز مترتب می‌شود یا نه؟ میانه مجتهدین در این باب خلاف است.

* * *

"بستن رحم زن بمنظور جلوگیری از حمل در صورتی که موجب عقیم شدن نیست اشکال ندارد، اما بعد از انعقاد نطفه جایز نیست" (از تازه‌ترین استفتائات امام نقل از نشریه پاسدار اسلام، روزنامه اطلاعات ۱۷ مهر ۱۳۶۱)
ظاهر در کتب طبی روحانیت مبارز میتوان بعد از انعقاد نطفه به منظور جلوگیری از حمل، رحم را بست. بدین جهت در اصل موضوع تردید نشده، فقط با جائز بودن آن مخالفت شده است.

ولی در همین مکتب، قبلاً راه دیگری برای "اعاده حیض" و در نتیجه رفع خطر حاملگی ارائه شده است که در دسر بستن یا باز کردن رحم را بر طرف می‌کند. راه‌حل طبق معمول توسط علامه مجلسی اعظم الله اجوره، که همیشه بانی خیر بوده است، عرضه شده است:

- "در حدیث موثق است از حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام که فرمود: هر زنی که حیضش قطع شد باید به حنا خضاب کند تا حیضش برگردد." (حلیة المتقین، باب دوم، فصل دوازدهم)

* * *

بموازات احادیث و روایات، رکن دیگر مکتب "دکانداران دین" احکام و فتاوی فقها است که عموماً بر اساس احادیث وضع شده است، و بهمین دلیل بسیاری از آنها چون پایه‌ای سست و ساختگی دارند، خود نیز ساختگی و سست هستند. بر این احکام و فتاوی، غالباً هیچ متن قرآنی یا متن کاملاً موثقی نمی‌توان

یافت. ولی فقه مکتب فیضیه همواره آنها را احکام ثابت و لا یتغیر الهی اعلام کرده و فقها و قضات شرع مبین را نیز برای اجرای آنها دارای صلاحیت کامل دانسته است. با این منطق، و بر اساس همین احکام و فتاوی فقهی، در طول ده قرن اخیر بفرمان مجتهد، قاضی، حاکم شرع، فقیه، محتسب، امام جماعت و آخوند محل، مردم بیشماری را با عنوان مهدور الدم، مرتد، ملحد، زندیق، کافر، منافق به قتل رسانده، سنگسار کرده، دست و پا بریده، قصاص کرده، حد زده، تعزیر یا نفی بلد کرده، و احکام بی حد و حصر حق یا ناحق در ضبط اموال، مصادره، دیه و خونبها، عقد و صیغه، حیض و نفاس، نجاسات و طهارات، معاملات، وجوه بریه، و کلیه امور روزمره زندگی افراد، از مهمترین تا ناچیزترین این امور، صادر کرده‌اند.

در فصل مربوط به امور قضائی کتاب حاضر (صفحات ۴۶۵ تا ۵۷۰) و متن احادیث و احکام بدان (صفحات ۴۷۰ تا ۵۳۷) در این زمینه اطلاعات بیشتری خواهید یافت. در اینجا فقط نمونه‌هایی از این احکام و بطور غیرمستقیم از احادیث مربوط بدانها نقل شده است بدین منظور که فصل حاضر درباره طبقه‌بندی احادیث تکمیل شده باشد.

این احکام و فتاوی، از یکی از معتبرترین کتب فقه شیعه در مکتب روحانیت مبارز یعنی جامع عباسی تألیف شیخ بهائی معروف که در زمان شاه عباس تدوین شده است و نخستین اثر جامع فقه شیعه بشمار می‌رود، استخراج شده است:

"خریدن و فروختن بچه‌ای که در شکم مادر و پشت پدر باشد مکروه است، مگر آنکه چیز دیگری را بدان ضمیمه کرده باشند. و نیز مکروه است خریداری برادر و عم و خال و سایر خویشان."

"و اگر مرد آزاد بنده‌ای را کشته باشد او را نمی‌کشند، و اگر مقتول جهود باشد فقط تعزیرش می‌کنند و دیه می‌دهند. و پدر و جد را جهت قتل پسر و پسرزاده نمی‌کشند بلکه ایشانرا فقط تعزیر می‌کنند."

"اگر کسی لب پائین شخصی را ببرد باید دو ثلث خونبها بدهد. و اگر لب بالای او را ببرد باید يك ثلث، و اگر خایه چپ او را ببرد باید دو ثلث خونبها

بدهد و اگر خایه راست او را ببرد باید يك ثلث بدهد و اگر کاری کند که بول شخصی تا نصف روز منقطع شود باید ثلث خونبها بدهد."

"-خونبهای زنی که حامله باشد سه ربع خونبهای مرد است. و خونبهای مرد جهود هشتصد درهم است و خونبهای زن جهود چهارصد درهم. و در کشتن جهودان و ترسایان و غیر ایشان از اصناف کفار، کفاره واجب نیست."

"-حد دزدی آن است که دست او را قطع کنند، و سنت است که دست و پای دزد را بعد از بریدن به روغن زیتون داغ کنند."

"-و حد زنا سنگسار است، و باید سنگهایی که می‌زنند بزرگ نباشد تا زود او را نکشد. و جایز نیست که بجای سنگسار از شمشیر یا گلوله و امثال آن استفاده شود، زیرا قتل از طریق سنگسار لازمه اسلام است تا منشاء نزول برکات الهی گردد و شخصی که مستحق این مجازات است خواه مریض باشد و خواه سالم باید که سنگسار شود."

"-و حد تعزیر است کسی را که پسر خود را بکشد یا غلام خود را بکشد، یا ماهی بی‌فلس بخورد، یا با حرکت دست منی را از خود بیرون آورد."

"-و اگر یکی از مرد یا زن بعد از عقد دیوانه شوند، اگر زن دیوانه شود، مرد نکاح را فسخ می‌تواند کرد و اگر مرد دیوانه شود، زن نکاح را فسخ نمی‌تواند کرد. و اگر مرد یا زن جذام بگیرند، مرد فسخ نکاح می‌تواند کرد و زن فسخ نکاح نمی‌تواند کرد. و اگر مرد بیش از عقد خایه نداشته باشد زن فسخ نکاح می‌تواند کرد، اما اگر بعد از دخول خایه‌اش را بکوبند یا ببرند درباره این خایه مجتهدین عظام را دو قول است و اصح آن این است که اگر فقط خایه کوبیده شده باشد، زن اختیار فسخ ندارد. اما بدون هر دو خایه کار اشکال پیدا می‌کند."

"-و اگر مرد پیش از آنکه دختر عمه یا دختر خاله خود را بگیرد، با مادر آنها زنا کند، دیگر نمی‌تواند با آنها ازدواج کند. اما اگر بعد از ازدواج با دختر عمه یا دختر خاله خود با مادرشان زنا کند، عقد آنان باطل نمی‌شود. و اگر با زنی غیر از عمه و خاله خود زنا کند، احتیاط واجب آنست که با دختر آنها ازدواج نکند. ولی اگر زنی را عقد نماید و بعد با مادر او زنا کند، آن زن بر او حرام نمی‌شود. همچنین است اگر پیش از نزدیکی با او با مادرش زنا نماید."

- "اگر کسی دختر نابالغی را برای خود عقد کند و پیش از آنکه نه سال دختر تمام شده باشد با او دخول کند و راه بول و حیض یا حیض و غایط او را یکی نماید، دیگر نباید با او نزدیکی کند. اما اگر راه بول و غایط او را یکی نکرده باشد، احتمالا اشکالی ندارد."

- "اگر کسی با اسب و قاطر و الاغ مقاربت کند، باید آنها را از شهر بیرون ببرند و در جای دیگر بفرشند، اما اگر با گاو و گوسفند و شتر مقاربت کنند، باید آنها را بی تأخیر بکشند و بسوزانند."

- "و اگر مردی بر زن مرده خود دخول کند تعزیر می‌شود."

- "و در دیه، نصف خونبها واجب است بر کسی که يك لب و يك خصیه مردی را، یا يك طرف فرج زنی را، یا يك طرف مقعد کسی را ببرد، و دو ثلث خونبها واجب است بر بریدن خایه چپ شخصی، و يك ثلث خونبها لازم است بر بریدن خایه راست شخصی." (متن حکم فقهی در صفحات ۴۷۱ و ۴۷۲).

فتوای شرعی روشن و محکمی است با این وصف مشکل کوچکی در مورد آن وجود دارد که چون در حال حاضر برای خود من امکان دسترسی به آیات الله مدرسه فیضیه نیست، اگر شما چنین امکانی را داشته باشید لطفا جواب این مشکل را از طرف یکی از مراجع عالی تقلید به من اطلاع دهید که کسی اگر بفرض هم خواسته باشد فقط "یکطرف مقعد کسی را ببرد"، چگونه می‌تواند این کار را بکند، بطوریکه طرف دیگر مقعد سالم بماند؟ و این مسئله هم روش شود که کسی که با این زحمت و دقت بسراغ این کار می‌روند چه مرضی باید داشته باشد که فقط به بریدن نصف مقعد طرف اکتفا کند؟

- "و اگر زن بزرگ کسی زن كوچك او را شیر دهد، و هر دو بر شوهر حرام می‌شوند، در صورتیکه شوهر بر زن بزرگ دخول کرده باشد. و اگر دخول نکرده باشد فقط زن بزرگ بر او حرام می‌شود!" (متن حکم فقهی در صفحه ۵۰۱).

مومنین نگران نباشند: اگر زن بزرگ این کار نسنجیده را بکند، خودش از بابت آن تنبیه می‌شود، ولی دخول بر زوجه شیرخواره، کماکان برای مومن مجاز است."

به این فتاوی بسیار اخلاقی و انسانی که از قول سه تن از ائمه در بحار الانوار و حلیة المتقین نقل شده است نیز توجه فرمائید:

- حضرت امام محمد باقر فرمودند که فاخته در آواز خوانی که می‌کند، می‌گوید فقدتک فقدتک یعنی نیست نیست، پس شما هم او را بکشید.

- و از حضرت امام جعفر صادق منقول است که باکی نیست به کشتن مورچه، ولو آنکه آزارت نکند.

- و حضرت امام رضا فرمود که باکی نیست شب مرغان را از آشیان آنها گرفتن.

خدا: هارون الرشید آسمان

پس از بررسی کوتاهی که درباره حدیث و احادیث معتبره و کم‌اعتبار و غیرمعتبره به عمل آمد، اکنون می‌توان خطی اساسی آن فرهنگی را که هزار و صد سال پیش از این بر اساس مجموعه همین حدیثها و روایات بدست "مکتب روحانیت مبارز" پی‌ریزی شد (و در قرون بعد با توجه به شرائط مختلف زمانی و مکانی تعدیل یا تکمیل گردید) مشخص کرد. این خطوط اساسی، اجزای سازنده همین فرهنگی هستند که بیش از ده قرن است رایج‌ترین مکتب فکری سرزمین ما بوده است، و هنوز هم هست.

مکتب فکری آخوند در جامعه‌ای پی‌ریزی شد که پیش از آن از فرهنگ انسانی غنی و ریشه‌داری برخوردار بود، و برداشت والائی از مفاهیم آفرینش، انسان، زشت و زیبا، خوب و بد، ماده و معنی داشت. خدا را از آغاز در جلوه یکتائی او دیده و لاقلاً هزار سال پیش از بنیان‌گذاری مکتب آخوند، از وی بصورت "پروردگار بزرگی که از روز نخست افلاک را با فروغ خود روشن ساخت و با خرد خویش نظم بخشید، پروردگاری که سرآغاز و سرانجام همه چیز است سرچشمه خرد و اندیشه، آفریننده راستی و پاکی، داور نیک‌کردار همه مردمان جهان، و آنکه همواره جاوید است" یاد کرده است (اوستا، گاتاها، ۳۱)

و همین فرهنگ دوران اسلامی خود نیز، همچنان خدا و آفرینش را در همین جلوه کمال زیبایی و معنویت آنها دیده، از زبان عطار گفت:

عرش و عالم جز طلسمی بیش نیست
اوست این، پس جمله اسمی بیش نیست
و از زبان مولانا گفت:

دوئی از خود برون کردم، یکی دیدم دو عالم را
یکی جویم یکی گویم یکی دانم یکی خوانم
و از زبان حافظ گفت:

حسن روی تو به يك جلوه که در آینه کرد
این همه نقش در آئینه اوهام افتاد
و از زبان بابا افغانی گفت:

يك چراغ است در این خانه، که از پرتو آن
هر کجا می‌نگرم انجمنی ساخته‌اند
مکتب آخوند در ایران با بت‌پرستان جاهلیت عرب صدر اسلام سر و
کار نداشت، با يك فرهنگ کهنسال غنی و سرشار از معنویت و از زیبایی سر و
کار داشت. ولی این زیبایی و معنویت برای قشریون این مکتب، که به گفته
مولانا دل به محراب و روی به بازار داشتند، قابل درك نبود و تازه از درك آن
سودی نیز نمی‌جستند. زیرا سر و کارشان با کسانی نبود که ظرفیت ادراك این
معنویت را داشته باشد، با کسانی بود که آخوند از آنان ظرفیت ادراك و ظرفیت
تفکر و تعقل هرچه کمتری انتظار داشت تا مقلدان هر چه مطمئن‌تری برای
مجتهدان بزرگوار باشند.

نتیجه این تضاد روشن بود. اگر آخوند نمی‌توانست خودش را و بالطبع
مومنان مقلد خودش را، تا سطح درك خدا و دین آنطور که فرهنگ والای
ایرانی می‌خواست بالا ببرد، می‌توانست خدا و دین را تا سطح ادراك خودش
و مقلدین خودش، پائین بیاورد.

همین کار را هم کرد، و در نتیجه خدا در فرهنگ آخوند بمقام يك
هارون‌الرشید "آسمانی" تنزل یافت. خلیفه‌ای شد بسیار مقتدر و توانا ولی با
همان مجموعه ضعف‌ها و غرایزی که خلیفه زمینی داشت: خودکامه، انتقامجو،
کینه‌توز، لجباز و "دمدمی"، بطوریکه گاه با يك صلوات یا يك قطره اشك
می‌توان طوری دلش را بدست آورد که يك قصر شش‌دانگی از زمرد و یاقوت با
چندین هزار حوری در بهشت به مومن ببخشد و گاه با يك ریش نتراشیدن و

سبیل گذاشتن می‌توان چنان خشمگینش ساخت که همین مومن را بدل به کرگدن کند و یا از سر به قعر هفتاد طبقه از طبقات جهنم بیندازد.

تصویر جامعی از این خدا، نه فقط در آثار درجه دوم و سوم مکتب آخوند، و نه تنها در عصر آخوندپرور صفوی بلکه درست از همان هنگام بنیانگذاری مکتب دکانداران دین، در مهمترین اثر این مکتب "اصول کافی" و در کتب سه‌گانه دیگر از کتب اربعه، طی احادیث متعددی - که طبعاً هر یک از آنها بوسیله زنجیره‌ای از روایان موثق به یکی از ائمه اطهار یا به رسول اکرم میرسد- ترسیم شد، که از هر کدام از گروه‌های این احادیث نمونه کوتاهی در کتاب حاضر دیدید و خواهید دید. تصور آن مشکل نیست که وقتی که يك مرجع درجه اول جهان تشیع مانند ثقة‌الاسلام کلینی (که شخصاً معاصر امام دوازدهم بوده و با دوران مستقیم ائمه فاصله‌ای بسیار کوتاه داشته است) چنین تصویری را از خدا و دین ارائه دهد، حدیث‌پرداز شیادی چون محمد باقر مجلسی، ملامت‌نویس دربار شاه سلطان حسین، تا چه اندازه می‌تواند در این راه پیش برود.

مجموعه این احادیث، خدائی را به شما عرضه می‌کند که در واقع هارون‌الرشیدی بیش نیست. به هر مخلوق خود، در موقع تولدش بی‌آنکه دلیل خاصی در کار باشد، بتفاوت از يك جزء تا ۴۹۰ جزء از مواهب دنیا را می‌بخشد. یعنی مردمان را از همان لحظه ولادت به ۴۹۰ نوع آدم بالا و متوسط و پائین در درجات مختلف تقسیم می‌کند، و بعد هم به پیغمبر خودش حضرت آدم توضیح می‌دهد که مخصوصاً اینطور کردم که بر آنها با سیاست "تفرقه بیانداز و حکومت کن" آسانتر حکومت کنم، و به کسی هم فضولی در کار من نیامده است (متن حدیث در صفحه ۳۴۸).

همین خدا، وقت دیگری با يك پیغمبرش يك به دو می‌کند با یکی دیگر چانه می‌زند تا پس از مدتی کلنجار رفتن، معامله را با دادن تخفیف قابلی جوش بدهد. برای پیغمبری نسخه تقویت باه می‌نویسد، و برای پیغمبر دیگرش معجون حاضر و آماده‌ای را می‌فرستد که در بهشت برای همین منظور تهیه شده است. نسخه‌ای هم به محمد رسول اکرم می‌دهد که قراقر شکم و بواسیر را آرام می‌کند و مایه اصلی آن سیر مقرر و شیر گاو و بابونه است. و بمنظور ابراز رضایت از چند بنده مقرب خود، مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی برای

همخوابگی با آنها، حوریانی بهشتی به لطافت در و مرجان می‌فرستد" (متن حدیث کافی در صفحات ۳۵۴ و ۳۵۵ نقل شده است)

يك وقت با پیغمبرش در معراج سربسر می‌گذارد و برایش تقلید صدای علی را در می‌آورد (متن حدیث در صفحه ۳۶۴). وقت دیگر ملکی را در عرش کریم می‌کند و او را به قیافه و لباس علی در می‌آورد که روی کرسی مخصوص بنشیند و هر شب جمعه هفتاد هزار از ملائکه زیارتش کنند (آیت الله دستغیب: معراج). گاهی تصمیم به کاری می‌گیرد و بعد بخاطر کار دیگری که خودش هم از آن مطلع بوده، غضب می‌کند و تصمیمش را تغییر می‌دهد (متن حدیث در صفحه ۳۵۱). گاهی بندگان خود را تبدیل به حیوانات می‌کند: عرب بادیه‌نشینی را که دیوئی کرده است بصورت خرس در می‌آورد، و پادشاهی را که زنا و لواط کرده بصورت فیل، و زنی را غسل حیض نکرده، بصورت خرگوش و مردی را که مردم با او عمل قبیح کرده‌اند بصورت کرگدن (متن حدیث در صفحه ۵۵۴).

همین برداشت را مکتب آخوند از پیمبر و از امامان دارد، و این عجب نیست، زیرا وقتیکه بتوان با خدا چنین معامله کرد، این معامله را با پیغمبر و امام او آسانتر می‌توان کرد.

بدین ترتیب است که در مکتب آخوند، محمد مرد آزموده‌ای می‌شود که بتفصیل بهترین طریق آزمایش شده مجامعت و مناسبترین اوقات آنرا برای دامادش علی توضیح می‌دهد، و به مومنین خود می‌فرماید: "نمی‌دانید ترکیب هلیله سیاه و هلیله زرد و سقمونیا و خشخاش سرخ و نمک هندی (و غیره و غیره) چه اندازه قوت جماع می‌بخشد!"

و علی مرد کار آزموده دیگری می‌شود که توصیه می‌کند که: "بخواه زن گندم‌گون سیاه‌چشم سیاه‌موی و بزرگ سرین را، پس اگر از او خوشت نیامد بیاورش و مهرش را از من بگیر." و به مومن دستور می‌دهد که: "هر دردی که تو را عارض شود پس با زن خود جماع کن تا ساکن شود" و با مباحات اظهار می‌دارد که: "حضرت رسول مرا به مدینه فرستادند تا همه سگهای آنجا را بکشم."

در فرهنگ آخوند، عرش اعلی بارگاهی است نظیر بارگاه هارون الرشید، البته خیلی بزرگتر و باشکوهتر، ولی با همان حاجب و دربان و قراول و یساول و تشریفات و مقررات. ملائکه مقرب هر کدام در یکی از طبقات آسمانها، دیوان و دفتر مخصوص خود دارند و سایر ملائکه نیز بترتیب اهمیت مقام خود در صفوف مختلف خدمه، انجام وظیفه می‌کنند. بارگاه خاص خداوند در طبقه اعلی است که "بیت المعمور" نام دارد، و روزی هفتاد هزار فرشته بدان وارد و خارج می‌شوند. در این اطاق انتظار، پیغمبران مختلف برای شرفیابی گرد می‌آیند و در مراجعت از شرفیابی نیز مدتی آنجا استراحت می‌کنند و با سایر انبیاء به درد دل و گفتگو می‌پردازند.

از رسول اکرم روایت شده است که جایگاه عزرائیل در آسمان چهارم است و وی در آنجا خیلی عیوس بر تختی نشسته است و لوحه همه کسانی را که باید جانشان را بگیرد در پیش روی خود دارد. اسرافیل نیز در دفتر کار خودش لوحه‌ای در برابر دارد، منتها این لوحه برای گرفتن وحی است، یعنی فرامین صادره از ملاء اعلی، اول بر آن نقش می‌بندد، بعد اسرافیل لوح را به میکائیل می‌دهد که بازرسی کند، بعد میکائیل آنرا برای اجرا به جبرئیل می‌دهد. گاه نیز اوامری بطور اختصاصی به یکی از این ملائکه مقرب ابلاغ می‌شود که به اطلاع دیگران نمی‌رسد. مثلاً طبق حدیث معتبری که آیت‌الله دستغیب شیرازی، شهید محراب، در کتاب معراج نقل کرده است: "روزی جبرئیل نزد رسول‌الله نشسته بود و گفتگو می‌کرد ناگهان لرزید و پناه آورد به او. طولی نکشید که اسرافیل برای دیدن رسول‌الله آمد و پیغامی را که آورده بود ابلاغ کرد. وقتی که رفت جبرئیل راحت شد. رسول خدا فرمود چه شد که لرزیدی؟ گفت: اسرافیل را دیدم که از آسمان بزمین می‌آید ترسیدم که شاید می‌خواهد قیامت بر پا شود، چون اسرافیل مامور است فقط در روز قیامت بزمین بیاید و در بیت‌المقدس در صور بدمد". ولی خوشبختانه معلوم می‌شود که قضیه باین اهمیت نبوده و فقط چون جبرئیل دم دست خدا نبوده اسرافیل مامور ابلاغ امر او شده است.

ولی جبرئیل ملکی نیست که همیشه اینطور بلرزد. خیلی هم مقتدر و زورمند است. آنقدر زور دارد که یکبار شهر لوط را در بال خود گذاشته و به اندازه‌ای بالا برده است که صدای خروسهای این شهر را اهل آسمانها شنیده‌اند،

و یکبار دیگر شیطان را بطوری از بیت المقدس پرتاب کرده که آن ملعون بدریای چین افتاده است. آیت الله دستغیب که این روایات را نقل کرده، این حدیث را آورده است که حضرت محمد اولین باری که جبرئیل را در صورت اصلی او با ۶۰۰ بال مشاهده نمود غش کرد. با این وجود ملائکی هم هستند که طبق روایت آیت الله شهید ۱۶,۰۰۰ بال دارند.

آیت الله دستغیب در تکمیل اوصاف "سدرۃ المنتهی"، باز هم از قول حضرت محمد نقل می کند که چون در کنار درخت تنها نشسته بودم، یکی از شاخه های سدره را دیدم که میوه هایش مثل پستان زنان بود و سر آن میوه ها رو به زمین بود. و دیدم که از بعضی از آنها شیر می ریزد، از بعضی عسل می ریزد، از بعضی روغن می ریزد، از بعضی شبیه نان سفید، از جایی هم لباس می ریزد."

رسول اکرم درخت معروف طوبی، درخت بهشت را نیز در لیلۃ المعراج می بیند که "اگر پرنده ای برای رسیدن به بالای آن حرکت کند باید صد سال راه بپیماید و فاصله هر برگ آن تا برگ دیگر یکسال راه است" و آیت الله از قول حضرت محمد اضافه می کند که "اصل این درخت در خانه علی ابن ابیطالب است".

باز یافتن به عرش اعلی نیز از نظر محدثان عالیقدر، نظیر همان تشریفات بارگاه هارون الرشید را دارد. تفسیر بسیار معتبر جلالین درین باره حاکی است که: "... رسول الله فرمود: پس از نماز خواندن در مسجدا لاقصی، سوار براق شدم و همراه جبرئیل بسوی آسمان اول پرواز کردیم. در دروازه آسمان موکل بما دستور توقف داد و پرسید: کیست؟ گفت: جبرئیل است. دوباره پرسید: این که همراه تو است کیست؟ گفت: محمد است. پرسید: احضار شده است؟ گفت: آری آنوقت موکل دروازه آسمان را گشود، و آنجا حضرت آدم به استقبال من آمد و خیرمقدم گفت. سپس از شش آسمان دیگر گذشتیم و در آسمان هفتم حضرت ابراهیم را دیدیم که بیت المعمور تکیه زده بود".

دنباله روایت در کتاب "اصول کافی" چنین آمده است: "چون به ملاء اعلی رسیدم، جبرئیل بمن گفت توقف کنم و بیشتر نروم. گفتم چرا؟ گفت: برای اینکه پروردگارت در نماز است پرسیدم: ای جبرئیل، چگونه نمازی می کند؟

جواب داد که می‌فرماید: سبوح! قدوس! منم پروردگار بزرگ، و پروردگاری بجز من نیست."

ولی "خلیفه" یه همین بزرگداشت لفظی خود اکتفا نمی‌کند. محکم‌کاری اضافی نیز می‌کند. چنانچه به روایت آیت‌الله دستغیب: "رسول اکرم فرمود در لیلۃ المعراج دیدم که بر سمت راست عرش نوشته شده بود: لا اله الا انا، محمد رسولی و ایدته بعلی (خدائی بجز من نیست و محمد رسول من است و علی را یاور او قرار دادم)".

در عرش، پیغمبر از طرف ملائکه مورد خوش و بش خاص قرار می‌گیرد: "از اموری که در لیلۃ المعراج واقع گردید، اینکه وقتی پیغمبر بدانجا رفت، عده‌ای از ملائکه آمدند برای زیارتش، و هر يك طبقی از طبقات بهشتی با خود داشتند، که بعنوان نثار حضور رسول‌الله ریختند، زیرا که چون مهمان بود نمی‌بایست کسی با دست خالی بزیارتش بیاید". البته در حدیث فراموش نشده است که جبرئیل به سمت مهماندار مخصوص سهم بیشتری را در این پذیرائی بعهده داشته باشد: "رسول اکرم فرمود که در عرش رسیدم به درخت سیبی، و جبرئیل سیبی از آن کند و به من تعارف کرد، و نیز دانه خرمائی به من تعارف کرد که از کره نرم‌تر و از عسل شیرین‌تر و از مشک معطرتر بود." (در احادیث مشخص نشده است که غیر از سیب، کدام درختهای میوه‌دار دیگر در عرش می‌روید).

بجز کشت درختان میوه‌دار کارهای عام‌المنفعه‌تر و عمران دیگری نیز در عرش انجام می‌گیرد:

"رسول‌الله فرمود دیدم زمینی را که بدون عمارت بود و ملائک در آن مشغول ساختن عمارت بودند، يك خشت از طلا و يك خشت از نقره، و گاهی هم می‌ایستادند و کار نمی‌کردند. پرسیدم: چه می‌کنید؟ عرض کردند: خانه می‌سازیم برای امت تو. گفتیم پس چرا گاهی می‌ایستید؟ گفتند بما دستور داده‌اند هر وقت سبحان الله و الحمد لله بر ایمان بخوانند، کار کنیم و هر وقت که نخوانند استراحت کنیم" (آیت‌الله عبدالحسین دستغیب، کتاب معراج).

خلیفه بزرگ پس از تعارفات اولیه، مطالب اصلی خودش را در موقع بازگشت مهمان با او در میان می‌گذارد: "... پس از آنکه خلاص شد مناجات من

با پروردگارم، ندا رسید که: یا احمد چه کسی را در روی زمین جانشین خود قرار دادی؟ عرض کردم پسر عمویم را. فرمود پسر عمویت کیست؟ عرض کردم خودت بهتر می‌دانی که علی بن ابیطالب است. هفت بار این سوال تکرار شد و هفت بار همین جواب را دادم. آنوقت ندا رسید که ای محمد، پس حالا که برمی‌گرددی سلام مرا به علی برسان و سفارش او را به مردم بکن".

پس از خداوند، جبرئیل نیز با حضرت رسول به گرمی خداحافظی می‌کند، و آخر خوش و بش قدری "فرنگی مآبانه" باو می‌گوید: "سلام مرا به خدیجه هم برسان".

هممان بارگاه خلیفه، طبعاً در بازگشت به خانه به قولی که داده است وفا می‌کند:

- "فردای لیلۃ المعراج رسول الله عقب حضرت علی فرستاد، و وقتی که آمد به او گفت که در سدرۃ المنتهی خداوند احوال تو را پرسید و ترا امام قرار داد. و نیز فرمود که موسی و عیسی هم بتو سلام رساندند و سایر ملائک هم یکی یکی احوالت را پرسیدند." (نقل از همان کتاب)

(البته این اشکال شرعی بجای خود باقی است، که با وجود آنکه قبلاً طبق تصریح احادیث معتبر دیگر، خداوند حتی پیش از آفرینش همه خلایق این امامت را برای حضرت علی مقرر فرموده و در این باره از تمام انبیا نیز بیعت گرفته بود، چطور مطلب بااطلاع خود علی نرسیده بود؟)

احادیث معتبر در نقل حوادث لیلۃ المعراج وضع حساسی در زمینه تشریح روابط خداوند با محمد و علی پیش آورده‌اند، یعنی غالباً ترجیح داده‌اند این برای سنگین کردن کفه علی، کفه آن دو تای دیگر را سبک کنند: "رسول الله خبر داد که در لیلۃ المعراج خداوند دست لطیفش را بر کتف من گذاشت و خنکی آنرا احساس کردم. آنوقت ببینید که در بتخانه، علی پای خود را به کتف همین رسول الله گذاشت و بتها را شکست. یعنی علی پا گذاشت به آنجائی که خدا بر آن دست گذاشته بود" (آیت الله دستغیب کتاب معراج^۱). و: "خداوند در لیلۃ المعراج

۱- وقتیکه اعظم روحانیت مبارز چنین بگویند، جای تعجب نیست اگر شاعر نیمه‌مبارزی چون ام هانی یزدی، کفرگوئی را با تملق عوضی بگیرد و بگوید:
غرض ز بت‌شکنی غیر از این نبود نبی راکه دوش خود به کف پای علی برساند!

به محمد فرمود: آنکس که علی را دوست دارد در بهشت است ولو عاصی بر من باشد، و آنکس که علی را دوست ندارد در جهنم است ولو مطیع بر من باشد. " تذکر دکتر علی شریعتی درباره این حدیث: ظاهراً دو دستگاه جدا از یکدیگر وجود دارد که با همدیگر رقابت می‌کنند: دستگاه علی و دستگاه خدا و تازه در این رقابت علی برنده است و خدا بازنده. و آیه قرآن که "بیدل الله سیاتهم حسنات" اینطور معنی می‌شود که هر خطائی که دوستدار علی بکند خود بخود تبدیل به حسنه میشود(از کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی).

در تائید این نظر، محدثان بزرگوار باز هم نقل احادیث متعدد دیگری را لازم دانسته‌اند:

- "رسول الله فرمود که دیدم در لیلۃ المعراج بر هر برگ درختی و هر دری و دیواری نام علی نوشته شده بود" و: "... دیدم در آسمان چهارم منبری گذاشته‌اند و شخصی نورانی روی آن نشسته بود و ملائکه دورش را گرفته بودند. گفتم: ای جبرئیل، این کیست؟ گفت نزدیک تر برو تا ببینی. رفتم و دیدم پسر عمویم علی است. پرسیدم: مگر علی قبل از من به معراج آمده است؟ عرض کرد این علی نیست، اما چون ملائک مشتاق دیدار او بودند، خداوند یکی از ملائک را به شکل علی در آورده و اینجا نشانید تا ملائک هم لذت ببرند. و از آن زمان ببعد در هر شب جمعه ۷۰,۰۰۰ ملک زیارت این صورت نوریه می‌آیند، و البته ثوابش برای دوستان علی نوشته می‌شود". (تبصره: در یکجای دیگر همین کتاب معراج، آیت الله دستغیب محل اجرای این نمایشنامه آسمانی را بجای آسمان چهارم، آسمان پنجم دانسته است) (والله اعلم بحقایق الامور!) و: "... رسول الله که از سدره گدشت، صدای علی را شنید که با او حرف می‌زد با تعجب عرض کرد: خدایا! تو با من حرف می‌زنی یا علی؟ ندا رسید: این ما هستیم، اما چون یافتیم قلب ترا مملو از محبت علی، به تقلید علی با تو سخن گفتیم!".

در بحار الانوار علامه مجلسی رحمة الله علیه در همین باره روایت کرده است که: "حضرت امام محمد باقر از حضرت رسول اکرم نقل فرمود: در معراج به هر ملکی که می‌رسیدم، از من احوال پسر عمویم علی را می‌پرسیدم، بطوریکه گمان کردم علی از من در آسمانها مشهورتر است. متفکرانه می‌رفتم تا رسیدم به ملک درشت هیکلی که نه بمن خنده کرد و نه راجع به علی پرسید. با

تعجب از جبرئیل پرسیدم این دیگر کیست؟ عرض کرد این مالک جهنم است که تا کنون بروی کسی نخندیده است و گرنه بروی شما هم خنده می‌کرد." یکی از هدفهای لیلۃ المعراج ظاهرا این بوده است که خلیفه کبکبه و دبدبه دستگاه خود را به مهمانش نشان دهد:

- "اینکه می‌گویند رفتن پیغمبر به آسمانها برای چه بود، و حال آنکه خدا همه‌جا حاضر است، جواب این سوال در "بحار الانوار" است که یکنفر این سوال را از امام هفتم علیه‌السلام کرد، و او فرمود: چون ملائک آن عوالم آرزوی دیدنش را داشتند و مشتاق دیدن او بودند، رفت تا اهل آسمانها هم از وجودش لذت ببرند. از آن گذشته خدا هم دوست داشت بقعه‌هائی که در آسمانهاست به قدم حبیبش محمد مشرف گردد. و آنها را ببیند." (آیت‌الله دستغیب، کتاب معراج)

در شب معراج، اجتماع بزرگ دیگری در بیرون از عرش تشکیل می‌شود: "یکی از عجایبی که خدا در لیلۃ المعراج نشان پیغمبرش داد، ارواح انبیاء بود. مجمع انبیاء در مسجداً اقصی بود و در آنجا ۴۴,۴۱۴ نفر (بی‌کم و زیاده) از انبیاء جمع شدند. جبرئیل در آنجا اذان گفت و بازوی رسول‌الله را گرفت و عرض کرد: یا رسول‌الله بایست جلو! خاتم‌الانبیاء فرمود خودت بایست. عرض کرد: روزیکه خدا نور تو را خلق کرد، ما دیگر کارهای نیستیم!" (از همان کتاب).

گاهی خلیفه صلاح می‌بیند که در عین آنکه فضولی در کار او به دیگران نیامده است، سیاست کلی خویش را لااقل برای مقربان بارگاهش روشن کند. این سیاست آنطور که در مکتب "روحانیت مبارز" تشریح شده، بر اصولی استوار است که احتمالاً بعدها فلسفه "ماکیاول" از آن الهام گرفته است و شاید سرمشق "سرکار استوار" معروف برنامه‌های تلویزیونی عصر طاغوت نیز شده باشد که در هر موردی "پلتیک می‌زد". حدیث مفصل "کافی" (که متن کامل آن در صفحه ۳۴۸ این کتاب نقل شده است) نشانگر روشنی از این افشاگری الهی از دیدگاه مکتب دکانداران دین است.

در گفتگویی با حضرت یوسف، خداوند نسبت به پیغمبران اولوالعزم گذشته، آدم و نوح ابراهیم، غرولند می‌کند و می‌گوید که به آنها همه جور محبت

کرده، اما آنها توقعات ببمورد از او داشته‌اند و حتی مانند نوح او را واداشته‌اند که مردم را غرق کند و تازه پدر خود یوسف هم شکایت خدا را به خلق نموده و آبروریزی کرده است!

در لیلۃ المعراج خدا با رسول خود در باره تعداد نمازهای واجب در شبانه‌روز مدتی چانه می‌زند. طبق روایت معروفی که صحیح بخاری، صحیح مسلم، تفسیر جلالین و غیره از حضرت محمد نقل کرده‌اند، وی حکایت می‌کند که: "هنگامی که از شرفیابی در ملاء اعلیٰ باز می‌گشتم، در راه به حضرت موسی برخوردیم. به او گفتم که نزد خداوند بودم و برای امت من پنجاه نماز در هر شبانه روز مقرر فرمود. موسی (که طبعا باید متخصص چانه‌زدن باشد) گفت: من مردم را بهتر از تو می‌شناسم. زیرا که با قوم خود تجربه‌های سخت داشته‌ام و می‌دانم که امت تو طاقت این همه نماز را ندارند. نزد خدا باز گرد و از او تخفیف بخواه. باز گشتم و تخفیف خواستم و خداوند بجای پنجاه نماز، چهل نماز را مقرر فرمود. در بازگشت مطلب را به موسی گفتم ولی او دوباره مرا برای تخفیف گرفتن فرستاد، و بار دیگر و بار دیگر نیز فرستاد و هر بار خداوند شماری کم کرد بتا تعداد نمازهای یومیه مومنین به بیست و بعد به ده و عاقبت به پنج رسید. موسی می‌خواست باز مرا به تقاضای تخفیف فرستد، ولی گفتم به این مقدار رضا داده‌ام و دیگر مراجعه نمی‌کنم".

طبق احادیث معتبر دیگر، مواردی پیش می‌آید که خداوند برای مقربان بارگاه خود نسخه‌نویسی می‌کند. به حضرت موسی می‌فرماید که "نسخه‌های طبیبان بدر نمی‌خورد، زیرا آنها فقط دل مردم را خوش می‌کنند" (متن حدیث در صفحه ۳۵۳) و بعد از این بازار شکنی، شخصا به حضرت موسی که بلغم بر مزاجش مستولی شده است، دستور می‌دهد که "هلیله و بلبله و ملبله را بساید و با عسل خمیر کند و بخورد" (متن حدیث در صفحه ۳۵۳). و نیز توسط جبرئیل برای حضرت محمد، به شرحی که جزئیات آن دقیقا در حدیث منقول توسط علامه مجلسی رضوان الله علیه مشخص شده است، نسخه می‌فرستد: "حضرت امام جعفر صادق فرمود که جبرئیل از جانب حق تعالی نسخه دارویی را برای حضرت رسول الله آورد و آن نسخه این بود که چهار رطل از سیر مقشر بگیر و در پاتیل بکن، و چهار رطل شیر گاو بر آن بریز و بپز، آنقدر که شیر نماند و

باز چهار رطل روغن گاو بر آن بریز و آنقدر بجوشان که روغن نماند. پس بقدر دو درهم بابونه بر آن بپاش و بر هم بزن تا خوب قوام آید، و در کوزه بکن و سرش را ببند و در میان آب یا خاک پنهان کن در مدت ایام تابستان، و در زمستان بیرون بیاور هر بامداد بمقدار یک گردکان از آن بخور، که تمام دردهایت برطرف شود". (متن حدیث در صفحه ۳۵۲).

اما داروهای مرحمتی خلیفه همیشه مبروط به علاج دردها نیست. گاهی هم جنبه خیلی "خصوصی‌تری" را پیدا می‌کند که شدید ذکر صریح نام آن مناسب نباشد: "از حضرت امام جعفر صادق منقول است که پیغمبری از پیغمبران به حقتعالی شکایت نمود از ضعف قوه جماع. حقتعالی او را امر فرمود که هریسه بخورد." (متن حدیث در صفحه ۳۵۳) و نیز "از حضرت امام جعفر صادق منقول است که خداوند عالم هدیه فرستاد برای رسول‌الله هریسه‌ای از هریسه‌های بهشت که دانه‌اش در باغهای جنت روئیده بود و حوران بهشت بدست خود عمل آورده بودند. پس چون حضرت رسول آنرا تناول فرمود قوت چهل مرد بر قوت آن حضرت افزوده شد، و این چیزی بود که خدا میدانست پیغمبرش را با آن خوشحال خواهد کرد." (متن حدیث در صفحه ۳۵۳).

تازه، در مکتب آخوند بزرگوار، مراحم خاص "خلیفه" باین حد و حصر محدود نمی‌ماند:

حدیث معتبر "کافی" از قول سلمان فارسی روایت می‌کند که یکروز سه دختر که کسی به حسن و جمال و طراوت و نزاکت و خوشبوئی ایشان هرگز ندیده است، بطور ناخوانده وارد خانه حضرت فاطمه می‌شوند و در جواب پرسش آن حضرت توضیح می‌دهند که آنها سه حوری بهشتی بنام مقدوده و ازاره و سلمی هستند که خداوند ایشان را به ترتیب برای همخوابگی با مقداد ابن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی مامور فرموده است. این حدیث مفصل برای اطلاع خوانندگان (و احتمالاً جلب توجه دادگاه‌های نهی از منکر جمهوری اسلامی) در صفحات ۳۵۴ و ۳۵۵ نقل شده است.

گاهی اوقات نیز "خلیفه" ظرافتهای خاصی در تصمیم‌گیری بخرج می‌دهد: در "کافی" از حضرت صادق روایت شده است که: بسا که دو بنده، یکی خوش صدا و دیگری بد صدا، برای اجابت تقاضای خود بدرگاه خدا

عزوجل دعا می‌کنند و خداوند درخواست هر دو را می‌پذیرد، ولی به ملائک می‌فرماید: آنرا که صدای خوش دارد معطل کنید که دوست دارم آوازش را بشنوم، و آن بنده بد صدا را زودتر مرخص کنید که آوازش اوقات مرا تلخ می‌کند (متن حدیث در صفحه ۳۵۲)، و در "حلیة المتقین" از حضرت باقر روایت شده است که: چون کافری مرد مومنی را مسکن داده و با او مهربانی کند، پس از مرگ او خدایتعالی به آتش جهنم نیز دستور می‌دهد که او را بترسان اما مسوزان، و به خادمان جهنم نیز دستور می‌دهد که در اول و آخر هر روز (!) برایش خوراک ببرند، ولی نگویند از کجا فرستاده شده است (متن حدیث در صفحه ۳۵۲).

و باز در "حلیة المتقین" توسط علامه مجلسی از قول حضرت صادق (طبق معمول) روایت شده است (متن حدیث در صفحه ۳۴۷) که فقرا در روز قیامت به خداوند شکایت می‌برند که اغنیا در دنیا زنان خوبرو داشتند و خداوند می‌فرماید غم مدارید که به هر يك از شما هفتاد برابر همه زنانی را که به جمیع اهل دنیا دادم می‌دهم. (وسعت حرمترا محاسبه شود!).

ولی همانقدر که لطف "خلیفه" زیاد است، غضبش نیز بسیار سخت است: "نقل است از حضرت صادق که در آغاز کار همه درختان میوه داشتند. چون مردم برای خدا فرزند قائل شدند، او غضب فرمود و نصف درختان را از خاصیت میوه‌دادن محروم کرد، و چون بعدا برای او شریک نیز قرار دادند، باز هم غضب فرمود و این بار درختان خار را آفرید" (البته تعداد درختان میوه‌دار از اول هم چندان زیاد نبوده است، زیرا طبق حدیث معتبر دیگری که علامه مجلسی اعلی الله مقامه نقل کرده، حضرت امام صادق فرموده است که "کل میوه‌های دنیا صد و بیست نوع است و بهترین آنها انار است". (متن حدیث در صفحه ۵۶۲).

روحانیت مبارز بگرات هشدار داده است که مبادا کسانی با توجه به این جنبه‌های متناقض خصائص الهی، در صدد برآیند که یا پیغمبرش را گول بزنند. زیرا اینکار برای خودشان خیلی گرانتر تمام خواهد شد و کلاه واقعی سر خود آنها خواهد رفت:

- "منافقین با کارهای نفاق‌آمیز خود می‌خواهند خدا و پیغمبرش را گول بزنند و با این کارها آنها را بدوشند، در حالی که نمی‌فهمند آن کسی که ایشان را با اعمالشان بخود و گذاشته خود خدا است و این نیرنگی است که از جانب او برای مجازاتشان، یعنی این نیرنگی که منافقین بخیال خود به خدا زده اند، عینا نیرنگی است که خدا به ایشان زده است." (آیت‌الله دستغیب شیرازی شهید محراب، نقل از روزنامه اطلاعات ۱۳ شهریور ۱۳۶۱)

و اما با همه این توصیفات و شواهد، مکتب روحانیت مبارز، گاه لازم می‌داند که دلایل بسیار محکم‌تر و قاطع‌تری در اثبات قدرت و عظمت خداوند ارائه دهد که برخی از آنها در عصر خود ما توسط یکی از اعظام رجال دین، آیت‌الله دستغیب شیرازی رضوان الله مقامه، ارائه شده‌اند و ارزش این دلایل، مخصوصا وقتی روشن‌تر می‌شود که بدانید گوینده آنها چه دریائی از علم و معرفت است:

- او يك مربی بزرگ، عالمی عامل، معلم اخلاق، و مذهب نفوس بود (آیت‌الله خمینی ۱۸ آذر ۱۳۶۰) نمونه علم و فضیلت و تقوی بود. انسانیت و فضل و اخلاق در نهایت کمال در او مجسم شده بود. آفتاب تابناکی بود که می‌درخشید (آیت‌الله مشکینی ۱۹ آذر ۱۳۶۱) آثار فکری و علمی اینگونه شخصیت‌های بی‌نظیر عالم اسلام، ذخیره‌ای برای نسل‌های آینده است (آیت‌الله منتظری ۱۲ آبان ۱۳۶۱) عارفی بود وارسته و عاشقی دل‌باخته از تبار فرزندان رشید اسلام و قرآن (آیت‌الله امام جمعه یزد، ۱۹ آذر ۱۳۶۱). آنگاه که لب می‌گشود و اعطی شفیق و مهربان بود و آنگاه که دم فرو می‌بست سکوتش هزار نکته به همنشینانش می‌آموخت. آثار ارزنده این شهید محراب رهنمای سعادت است (اعلامیه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۲۰ آذر ۱۳۶۱). او "پیر شیراز و وضو ساخته از چشمه عشق و بنده خاص خدائی همانند علی" بود (مجله سروش). مدتی بعد از شهادت ایشان، یکی از نزدیکان خوابشان را دیدند که گله داشتند چرا آثار مرا انتشار نمی‌دهید؟ این بود که به این کار بزرگ همت گماردیم تا آثار این گوهر بی‌همتا، این مرد عرفان، این مرد زهد، این مرد تقوا، این دریای علم، همه را مستفیض ساخت (فرزند آیت‌الله دستغیب در مصاحبه با روزنامه کیهان، ۳۰ آذر ۱۳۶۱)

و اکنون که به مقام عالی علمی و فلسفی آیت‌الله پی بردید، ارزش استدلال‌های ایشان را بهتر درک خواهید کرد:

- "حضرت صادق علیه‌السلام در مجلسی که راجع به عجایب خلقت ذکر می‌فرماید، خطاب به مفضل متذکر می‌شود که اگر می‌خواهی به عظمت پروردگارت پی ببری دقت کن در ذکر خودت، که همیشه قائم نیست. اگر آلت انسان از استخوان بود، همیشه قائم بود. و اگر بنا بود بالعکس، همیشه خوابیده باشد چطور به رحم زن نطفه می‌رسی؟ پس طوری آلت را قرار داد که در موقع خود بخوابد و در موقع خود قائم شود." (کتاب معراج فصل سوم).

- "از آیات عظیمه و بهت آور الهی، روئیدن مو در صورت مرد، و روئیدن آن در صورت زن است. آنهم فقط در قسمت پائین صورت و نه در پیشانی. این برای این است که مرد و زن از ظاهر معلوم باشند. چون گاهی ممکن است زن ادعای مردی کند یا مرد ادعای زنی نماید. علت دیگر اینکه خلقت زن برای لذت مرد است. لذا هرچه زیباتر باشد بهتر است. زن باید دلربایی کند. اگر بنا بود در صورت زن هم مو روئیده گردد، آن زیبایی و دلربایی را نداشت و اگر هم در صورت مردها مو یافت نمی‌شد مردها خیال می‌کردند که ما هم بلی! وقتی مرد صورتش را پاک بترشد و آرایش کند کم کم خیال می‌کند آنچه از زن ساخته است، از او هم ساخته است. آن وقت عمل قوم لوط خدای ناکرده حاصل می‌شود!" (از همان کتاب همان فصل).

- "چشم با شکلی که خدا برایش قرار داده، به اصطلاح بادامی است. اگر مربع بود چقدر نازیبا بود؟ یا اگر شش‌گوشه یا شکل دیگری بود چقدر زشت بود؟ ابرو هم همینطور: جای ابرو را بالای چشم قرار داده که علاوه آنکه برای صورت زیبایی است سایبانی برای چشم است و با آن رنگ سیاهی که دارد، نور آفتاب را برای چشم تنظیم می‌کند که خاصیت بهتری داشته باشد. سیاهی مژه‌ها و ابرو خاصیت و حکمت دیگری نیز دارد که تنظیم نور برای دیدن چشم است. اگر چنانچه چیز تاریکی برابر نور نباشد نور پخش می‌شود. بنابراین موی مژه و ابرو سیاه‌رنگ است که خاصیت تنظیم نور را داشته باشد و تازه اگر این مژه‌ها از جهت داخل پلک روئیده می‌شد چه بلایی بود برای آدمی!" (کتاب توحید). "متوجه هستید که برای نرم کردن خوراک توسط دندانها، لازم است فك

حرکت کند و درین جا است که حکمت الهی بر این قرار گرفته که فك پائین بجنبید نه فك بالا. تصورش را بکنید اگر بالا می‌جنبید یعنی همه سر هنگام خوردن حرکت می‌کرد چقدر زشت بود؟ و اگر صرف خوردن فك بیکدیگر هم بود، برای خرد شدن غذا کافی نبود. باین جهت خداوند بهترین طرز جهت سائیدن غذا را چرخیدن آن قرار داد، نه مستقیماً برخورد فکها بیکدیگر. و در این میان زبان کار قاشق متحرك را می‌کند بدون اینکه خودش به تله بیفتد و زیر دندانها له بشود. البته بعضی اوقات هم می‌شود که گوشه آن زیر دندان می‌افتد، اما این برای آن است که قدر عافیت را بدانیم و متذکر نعمت خداوند باشیم." (کتاب توحید)

- خربزه را ببینید: اگر درختش ساق داشت، سنگینی خربزه را نمی‌توانست تحمل کند. بالاخره يك دو دانه‌اش را بتواند تحمل کند، برای تعداد بیشتر شاخه آن شکسته می‌شود. پس باید سطح زمین دایه آن باشد. لاله روی زمین باشد و خربزه یا هندوانه‌اش را با کمک زمین نگهدارد." (کتاب توحید). (آیت‌الله احتمالاً درختهای نارگیل و پاپایا و امثال آنها را نمی‌شناخته‌اند، ولی از اشتغال حواس، حتی بیاد درخت خرما هم نیفتاده‌اند که با همه بلندی، وزن هر خوشه‌اش، چندین برابر خربزه و هندوانه است).

- "بعضی از درختان ریشه‌شان پهن می‌شود و برخی عمودی بر زمین فرو می‌رود. در موقعی که باران می‌آید آنها نیکه ریشه پهن دارند، سیراب می‌شوند ولی گیاهانی که ریشه عمودی دارند چه کنند؟ لذا این قسم گیاهان چون شلغم و تربزه را خداوند چنین قرار داده که برگهائی اطراف بدنه گیاه بروید و بطوری بالا بیاید که مثل ناودان باشد و باران که به برگها می‌ریزد در حلقوم آن ریشه ریخته شود. به همین جهت است که این گیاه تسبیح می‌کند یعنی گواهی می‌دهد که سازنده من در قدرت و حکمت بینهایت است." (کتاب توحید)

- "خداوند سم حیوانات سمی را بدان جهت مقرر فرمود که جذب سمومات هوا بشود که در نتیجه هوا تصفیه شده و برای استنشاق من و شما نافع می‌باشد. پس این سموم از نظر تصفیه هوا و همچنین مداوا نافع است." (کتاب توحید)